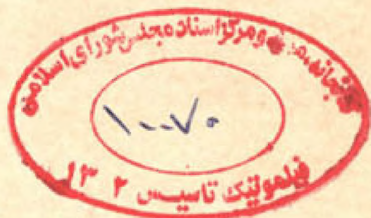
مجموعه اشعار مخمسات و مسدسات و مسبع و غزلیات رشید



چیست آن صورت که نمو بیشت
که بود بر سر شهان جا شیر

همچو ابری که ژاله بارد لیک
ژاله در زیر ابر بالا نشین

چیست آن نوجوان سبز قبا
که کند عاقبت گریبان چاک

که ز سقرلات سبز می‌پوشد
در تن او قبای ململ پاک



فهرست آنچه غزلیات و مخمسات هذا البیاض

غزل امیر فضولی	غزل امیر فضولی	غزل امیر فضولی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر فضولی	غزل امیر فضولی	غزل امیر خوقند
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل حضرت خواجه حافظ	غزل امیر نذر ابدال	غزل حضرت خواجه حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل حیا	غزل امیر خوقند	غزل ابن یمین
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل دانش	غزل بیدل	غزل امیری
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل مهم	غزل حضرت مولانا جلال	غزل فرید دان
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل حضرت مولوی جامی	غزل ظهوری	غزل حضرت مولوی جامی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل حضرت مولوی جامی	غزل کمال	غزل صایب
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل کمال	غزل صایب	غزل حاذق
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر فضولی	غزل عهدی	غزل مجذوب
[illegible]	[illegible]	[illegible]

در دل طلب

غزل حیرتی	غزل هلالی	غزل طاهر
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل انوری	غزل آصفی	غزل
فغان که [illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل شیدا	غزل	غزل کمال
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل حضرت خواجه عصمت	غزل کمال	غزل شیدا
روزی که دیده جمال تو دیده بود	[illegible]	[illegible]

غزل شیدا	غزل شیدا	غزل [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل جلاله	غزل صایب	غزل امیری
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل شیدا	غزل کمال	غزل شیخ سعدی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل غیاثا	غزل شیدا	غزل حضرت مولوی جامی
[illegible]	[illegible]	[illegible]

آخر

غزل سفهی	غزل لبسمی	غزل عرفی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل صایب	غزل ناظر	غزل میرزا بیدل
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل هویدا	غزل حضرت خواجه	غزل حضرت مولوی جامی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل حضرت مولانا [illegible]	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل حضرت ملا	غزل خواجو	غزل حضرت خواجه حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل حضرت خواجه حافظ	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر نوایی	غزل غربت	غزل مظهر
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل لطفی	غزل زاری	غزل حضرت مولانا ملا
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل فغان
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل صایب	غزل ناظم	غزل فضلی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل امیری	غزل امیری	غزل مولانا شفقت
۹۱ — [illegible] — ۸۴	۹۲ — [illegible] — ۸۵	۹۳ — [illegible] — ۸۶
غزل امیری	**مستزاد خواجو**	**مستزاد [illegible]**
۹۴ — [illegible] — ۸۷	۹۵ — [illegible] — ۸۸	۹۶ — [illegible] — ۸۹
غزل محنت	**غزل امیر نوایی**	**غزل امیر نوایی**
۹۷ — [illegible] — ۹۰	۹۸ — [illegible] — ۹۱	۹۹ — [illegible] — ۹۲
غزل هویدا	**غزل هویدا**	**غزل هویدا**
۱۵۰ — [illegible] — ۹۳	۱۵۱ — [illegible] — ۹۳	۱۵۲ — [illegible] — ۹۴

غزل هویدا	غزل هویدا	غزل هویدا
۱۵۳ — [illegible] — ۹۵	۱۵۴ — [illegible] — ۹۵	۱۵۵ — [illegible] — ۹۶
غزل هویدا	**غزل هویدا**	**غزل هویدا**
۱۵۶ — [illegible] — ۹۷	۱۵۷ — [illegible] — ۹۷	۱۵۸ — [illegible] — ۹۸
غزل امیر نوایی	**غزل امیر نوایی**	**غزل امیر نوایی**
۱۵۰ — [illegible] — ۹۹	۱۱۵ — [illegible] — ۱۵۵	۱۱۱ — [illegible] — ۱۵۱
غزل امیر نوایی	**غزل امیر نوایی**	**غزل حضرت خواجه حافظ**
۱۱۲ — [illegible] — ۱۵۲	۱۱۳ — [illegible] — ۱۵۳	۱۱۴ — [illegible] — ۱۵۴

ایمه

غزل حضرت خواجه حافظ	غزل امیر نوایی	غزل حضرت خواجه حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوایی	غزل میرزا طالب	در بیان تنش مقام
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل بسمل	غزل طالب	غزل معشوق رعاشق
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل کدویی	غزل حضرت خواجه	غزل حضرت احمد
[illegible]	[illegible]	[illegible]

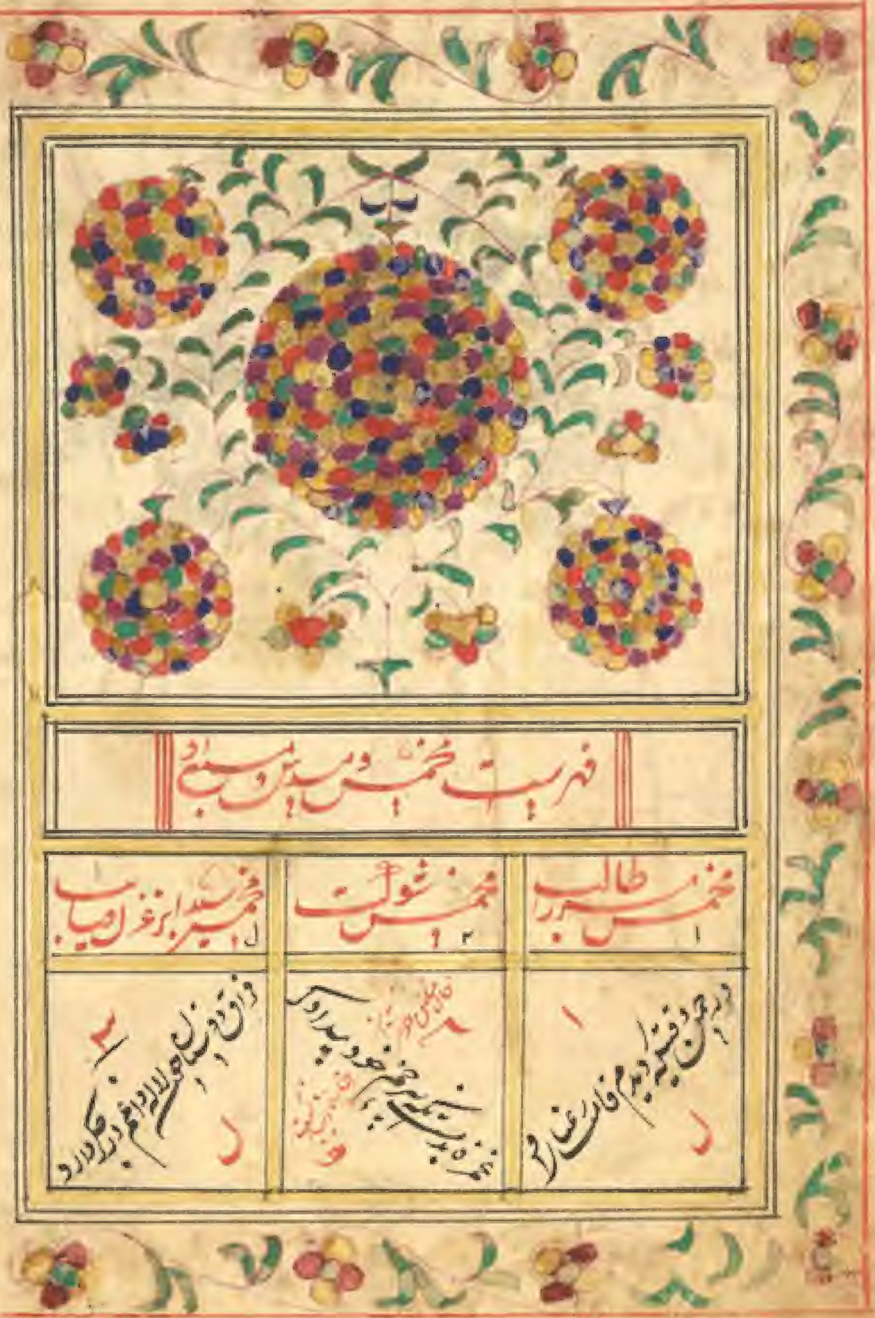
غزل مولوی جامی	غزل حضرت خواجه	غزل میر عمرخان
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میرزا صادق	غزل حضرت خواجه	غزل مخدوم داد
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل حاذق
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل میر نوایی	امیر نوایی	امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل میر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوا بیدل	غزل میرزا بیدل	غزل میرزا بیدل
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل فضولی	غزل میرزا بیدل	شیخ ملیح غزل
[illegible]	[illegible]	[illegible]

غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل میر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
غزل شاه مشرب	غزل میر نوایی	غزل امیر نوایی
[illegible]	[illegible]	[illegible]



بیت اشجع کرته ۱۷۲	غزل میرزا بیدل ۱۷۲	غزل میرزا بیدل ۱۷۳
ز بهمن سبزه نو بود بنفشه در کرده	از تب قویست عزیز دل تکلم کرده شد	از تجم گفته دل ناز به بیابانه
میرزا بیدل ل ۱۷		
دل نگاه ... خون ...		





فهرست مخمس و مسدس و مسبع

۱	۲	۳
مخمس میرزا طالب	مخمس شوکت	مخمس میر سید از غزل صائب
[illegible]	[illegible]	[illegible]



۷	۸	۹
مخمس امیری	مخمس سیدا	مخمس سیدا از غزل صائب
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۱	۱۲	۱۴
مخمس سیدا از غزل عرفی	مخمس میر زاهد	مخمس حضرت خواجه حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۶	۱۷	۱۸
مخمس آرزو	مخمس علی بیگ از غزل حضرت جامی	مخمس مقبل
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخمس سیدا بر غزل شفق ۳۲	مخمس حضرت خواجه حافظ ۲۱	مخمس هلالی ۲۵
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس مجمر بر غزل عرفی ۲۷	مخمس سیدا [illegible] ۲۰	مخمس [illegible] ۲۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]
موشح [illegible] ۳۱	مخمس واله بر غزل خواجه ۳۹	مخمس سیدا بر غزل خواجه ۲۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخمس طالب ۳۷	مخمس مجرم بر غزل [illegible] ۳۱	مخمس سیدا ۳۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس [illegible] ۴۳	مخمس امیر خوقند بر غزل نوایی ۴۵	مخمس اسیر ۳۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس فصیحی ۴۷	مخمس هلالی ۴۶	مخمس شهزاده حیا ۴۱
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مسدس شاه مشرب ۱۶۵	مسدس دیوانه ۸۱	مسدس [illegible] واله ۴۹
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس [illegible] ۷۳	مسبع [illegible] در مناقب چهاریار ۶۱	مسدس شاه مشرب ۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس طالب ۱۵۴	مخمس دیگر مخلص ۱۵۱	مخمس مخلص ۹۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخمس [illegible] ۱۵۹	مخمس میرزا صادق منشی ۱۵۷	مخمس امیر در غزل بیدل ۱۵۵
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس شاه مشرب ۱۱۴	مخمس امیر نوایی ۱۱۲	مخمس [illegible] در غزل [illegible] ۱۱۵
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس حسرت ۱۲۵	مخمس [illegible] ۱۱۹	مخمس [illegible] در غزل بیدل ۱۱۶
[illegible]	[illegible]	تا جمال جلوه [illegible]

مخمس امیر نوایی ۱۲۴	مخمس کرده از غزل فضلی ۱۲۶	مخمس الفت ۱۲۷
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس امیر نوایی ۱۲۹	مخمس [illegible] امیر نوایی ۱۳۲	مخمس کرده از غزل امیر نوایی ۱۳۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس [illegible] غزل امیر نوایی ۱۳۵	مخمس حسرت ۱۳۸	مخمس [illegible] ۱۳۹
[illegible]	[illegible]	[illegible]

بحر طویل [illegible] ۱۴۱	بحر طویل [illegible] ۱۴۷	مخمس مصنف ۱۶۱
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس کرده از غزل امیر نوایی ۱۶۳	مخمس [illegible] ۱۶۵	مخمس [illegible] ۱۶۶
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس [illegible] غزل امیر نوایی ۱۷۵	مخمس [illegible] ۱۷۲	مخمس [illegible] ۱۷۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخمس مشرب ۱۷۶	مخمس شاه مشرب ۱۷۹	مخمس رونق ۱۸۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس ۱۸۴	مخمس شاه مشرب ۱۸۷	مخمس شاه مشرب ۱۸۹
[illegible]	[illegible]	[illegible]
مخمس فصیحی غزل عاشق ۱۹۱	مخمس فصیحی غزل [illegible] ۱۹۳	مخمس فصیحی غزل [illegible] ۱۹۷
[illegible]	[illegible]	[illegible]

مخمس فصیحی

مخمس فصیحی ۱۹۷	مخمس واله ۱۹۹	مخمس فصیحی غزل عاشق ۲۰۷
[illegible]	[illegible]	[illegible]
بحر طویل [illegible] ۲۰۹	بحر طویل فصیحی ۲۱۹	بحر طویل [illegible] ۲۲۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترجیع ملمع افشا ۲۲۸	ترجیع ملمع جامی ۲۲۹	ترجیع ملمع [illegible] ۲۳۵
[illegible]	[illegible]	[illegible]

۲۳۱ تتبع ملا مولانا شریف	۲۳۲ برقی	۲۳۴ [illegible] حکیم [illegible]
ز شنیدن ده [illegible] [illegible] برآید	[illegible] [illegible]	گفتند [illegible] کلمات را [illegible]
۲۷ مولانا [illegible] دبیری [illegible]		
تا [illegible] عجب دیده [illegible]		

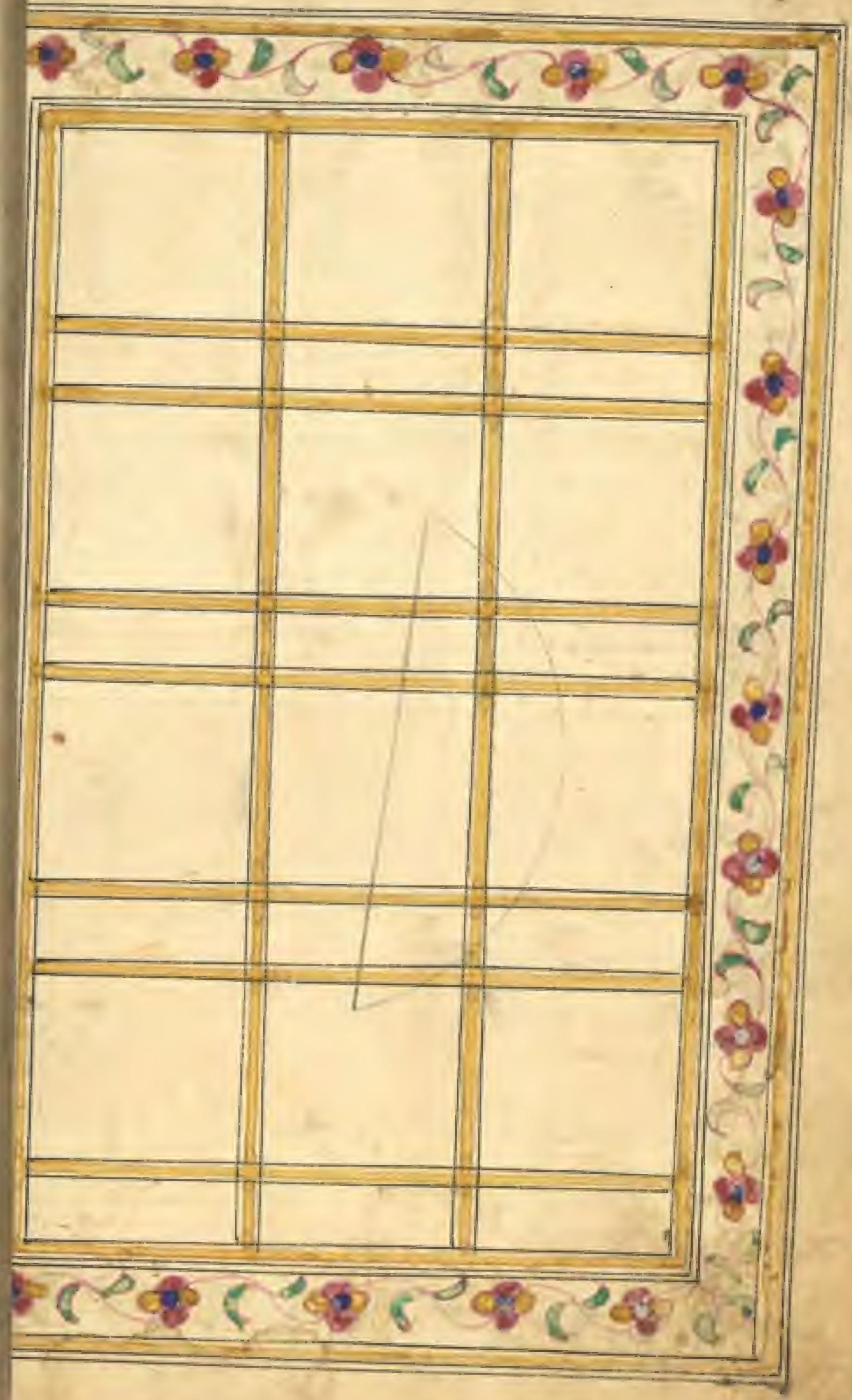
[illegible]

[illegible]

[illegible]


کتابخانه







بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
هست صلای سر خوان کریم

بسم الله الرحمن الرحیم
هست کلید در گنج حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم
مصرع اول است ز نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحیم
مخزن اسرار خداوند کریم

بسم الله الرحمن الرحیم
مژدهٔ لطف است ز رب کریم

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم
اعظم اسمای علیم حکیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسته فیض است ز حی قدیم

غزل دو در صفحه حسن نظر
غزل دو در گل بوستان هنر

غزال غزل صید شد این دل
غزل است که از اهل عرفان دل

غزل بلید دو دور تا غزنین
غزل از تو دور تا خجسته

تو بگل از همه اشعار صبح رسم
غزل از صبح است تجلی این آیا

گوهر غیب ز نثر دو غزل
خرد مند از نثر دو غزل

غزل دو در که شهود در آن اول
او قومقده با مقدر آن اول

اگر همه عالم همه پیوست
بود همه عالم چو دریا در بست

در آن محفل که صفا در شب
ز هر ... از فنون ادب

با آن همه عالم که انجام کار
گردد از وجه بدی آشکار

[illegible]

دگر با طالع گوهر تابناک
بدانم گوهر آن شنید غبار
جواز خال خبر دهان گوهر بت

فتد مخوار بفقد ریز روی خاک
زه کاسر به انبه اغبار
شهها زا برازنده افسر بت

با نصیب او لب نعم حلند و اد رشک کم
تیز نظم نبا بر نظم ور یاب اسلوب

نا بهادم او جبر موزون و نا موزون ابد
ز نصب گفتار فصحا اهل معیوب

شعر بر مغنوبه و رحسن غایب زلوری

جان دل این نازنین محبوبه عاشق لاری

بید شعر هر بالی کند بسود
خطا باشد نبا گوهر رنج بردن
ثنا را کاول گنج بود تن

گردد چو سیه از زر نیت شود
گردد و زم آهن از فتر دل
در خنجر که تواند زیب کردن

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نام او ... [illegible] ... یوسف

[illegible]

از جهان صورت ... [illegible] ... تقدیر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مصطفی ... [illegible]

[illegible]

جمال خضر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماند باد صبا طرف خیمه گزینی را
زحیله جفا شهید کرد و بستم این
شکست داشتم رطوق زلیبیا ماند صنی را
کافغان کرد اکر دوست را تم حزانی را

[illegible]

جیله فلک بار کامل خطر
ایکی ابیاتیم کواه دور کامل

سرو چمن بیک ابیر دور
بلطف دو سپنکا دور کامل

[illegible]

ارزو و حاصلیدور بیر قام و مبدارد
جزو صلاد دیا فرو دیکه دیار
ها طرف سوکه بیر شیم بیر ایوار
غیرانیدور اندین با فرودیکه دیار
لبها زبیر بیر نیجه فرمود حقیقت
لب لبیا کورسد بیرازد دیا جانیم

[illegible]

دو مجری عاشقانه زیبا کامل
کارماتی فوج بات زمان اند
ازیر بوزیل و کل بسوسر شیم بیرید
ازبیر بو کو دیکاو و عذرو بدار

[illegible]

ایرد و هو سیل اولوق زار انکاره
نکاه ایدار بر بودان بیغراو

جمله کیم ست کوکیم اولوار کرد و
تیره فرمو تقوی عمل و فرو بودین

ده کبوتر دهوا اغلی لوره فیباره
نیا رحیف کیمیا کشن بود با غ لیلی

نوش بدره کامل خیره کلو
سیاسی طرف کیده در بن

جگره و کلام ضع سمرا اوله تیوز
زنده انجامیده و دولو بین

[illegible]

چاره لطف و مرا فرو بولو بسیجادم
مختصر دو ابیات زینون ره دوردن

[illegible]

بیکانو بولیب سپاده دورکامل
سرم دو داده دورکامل

عنقه زلفینه سپاکوردو بدبر بوری
بالده بدر را ده دورکامل

صنعه یا شیرینو یار دو جمع
تا مع ایدیر کیده دو رکامل

[illegible]

جمل

تصویر ذاتت شده سر تا قدم تو
همچون زلف انجام ز آغاز تو نازک

باریکی اندیشه ز مو در کمر تست
با غنچه ز حسن تو ابهام تو نازک

نغمه

[illegible]

غزل

[illegible]

نغمه

[illegible]

نغمه

[illegible]

غزل

[illegible]

چمن‌آرا تازه رو تا فصل گلگشت بهار آمد
ز هر شاخ گلی یکسر و قد گلعذار آمد

چمن [illegible] رضا [illegible] دارد
دل از خود رفت چندان [illegible] گذار آمد

گشود [illegible] بستان ز شاخ [illegible] سنبل
[illegible] فتح [illegible] بکام بهار آمد

مبارک باد [illegible] طبیعت
گل [illegible] در شگفته میوهٔ عشرت بهار آمد

بهارمده كوزنيكما بوز جسنو نكار خوبدر شاهى
بهار عارضنگ گلزار بولمش سبزه دن تازه

ديرا شعار بوز رقعه ز بونيو نكا طومارت
بو روی نكاوراقى بالمش خطه سبزه

بو نكل آواره بولكم مانع وصل اولدى زناد زنخ
بنكا كيم ايدر اغيار ايله ده سير گلشن مهارت

۱۸

نغمه

[illegible]

نغمه

[illegible]

[illegible]

[illegible] کردم

۱۹

نغمه

[illegible]

نغمه

[illegible]

جانم چو در هجر افتد [illegible]

چنین بود زمان [illegible] درون

نقیب [illegible]

[illegible]

صائب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قیتو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عید با او عید [illegible]

عید با ما [illegible] عید [illegible]

[illegible] عید [illegible]

[illegible] عید مباد

[illegible] عید [illegible]

عید [illegible]

[illegible] عید [illegible] کمال

عید [illegible]

صائب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل تصنيف ٣٠٨

[illegible]

نظيره

[illegible]

٢٦

نظيره

[illegible]

فردية ٣٠٩

[illegible]

نظيره

[illegible]

فردية

[illegible]

٢٧

نظیره

[illegible] بسبر را

[illegible] تا کاهد

[illegible]

[illegible] تا کاهد

[illegible]

[illegible] تا کاهد

نظیره

[illegible]

[illegible] تا کاهد

[illegible]

[illegible] تا کاهد

[illegible]

[illegible] تا کاهد

[illegible] دیده

[illegible] شنیده

[illegible] دیده

[illegible] شنیده

[illegible] نظاره

[illegible] نظاره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۴ ردیف ب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوش بادیدم

[illegible]

ایضا

[illegible]

۳۶

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

۳۷

ایضا

[illegible]

آن غنچه چاک [illegible]

[illegible] حلقه [illegible] ازو

ایضا

[illegible]

خال [illegible] سپند [illegible]

آتش فتاده در دل [illegible] ازو

نجیب

گرد رخ تو بنفشه [illegible] لاله دمید
[illegible]

باد صبا [illegible] بنفشه [illegible]
دود سیاه [illegible]

کمال

گفتم [illegible]
گفتم [illegible]

نجیب

گفتم [illegible] آفاق [illegible]
نقطه [illegible]

گفتم [illegible]
[illegible]

گفتم رخ تو برگ گلست آمد از روی
خال خوش نقطه [illegible]

نجیب

گفتم [illegible]
همه جا [illegible]

نجیب

[illegible] جمال [illegible]
[illegible]

سعدی

روزی [illegible] دیده جمال [illegible]
[illegible] عالم سعدی رسیده بود

ای [illegible] دیده [illegible]
ای [illegible] خون گرفته ندیدم [illegible]

[illegible]
مانند [illegible]

نجیب

[illegible]
[illegible]

عصمت اگر [illegible] نه شهر ماند از زر [illegible]
[illegible] تو را ای ملک دو عالم خریده بود

کمال

[illegible]
[illegible]

[illegible]
روی [illegible]

نغمه

گفتم دوا و درد دلم از نظر لب است
گفتا دوا و [illegible]

[illegible] عاشقان
[illegible]

گفتم زکوة لعل لب تو ببوسه ده
گفتا برو کما که وقت زکوة [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]

نغمه

[illegible]

از سر زخم ستم [illegible] کونه گرد
غره شد از تیغ او [illegible] میکنم

نغمه

[illegible]

نغمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسوای [illegible] سیدا
[illegible] خم میکنم

[illegible]

[illegible]

نغمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۲

[illegible]

ثمین کمر زر و دُرت سیم و تنها داد
نگار نو خط مشکین کمند عنبر دام

[illegible]

جبرئیل سنبل از لب به بند ... رسید

[illegible]

۴۳

[illegible]

شنیدم آن گل ز نسیم زیبا ... در چمن
غنچه ها در باغ را بلبل ... رسید

[illegible]

ای دوست ... سخن ز ایشگل خندان ...
مرد همان بود که تو پا بند زر ... نکنم

[illegible]

[illegible]

کردلم از فرقت [illegible] کلاه از دو بت خطای

هرچه بگذرد و دو جان بود و دم زخم

[illegible]

ای [illegible] عشق تو [illegible]

چه پیاله [illegible]

وصل تو [illegible] فراق تو [illegible]

[illegible] از عشق تو بسیار [illegible]

[illegible]

[illegible] از عدم شد وجود ما

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible]

ای یاد [illegible]

خواهم که بسوی او گذر از ره کرم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴۱

٤٦

[illegible]

٤٧

٤٩

[illegible]

[illegible]

بیکشتر ناوک زغمزه کان ابروان

که بدام بیکسی ای ماه [illegible]

[illegible]

تا بگردد رخ ترا از دو میده خط

در شنید دستمندی را که گفته است ب

[illegible]

بعد از ین

مصـ

[illegible]

[illegible]

۲ ل

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصـ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳ ل

رباعی

داغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصـ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لغیره

چو صبا دو سه [illegible] سر زدم

نگارا [illegible]

غزل

[illegible] ز دور [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لغیره

[illegible] ز لف [illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

نشان ابروی دوست [illegible] خاطر [illegible]

معطر کن [illegible] از بوی [illegible]

لغیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لغیره

[illegible]

[illegible]

غزل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

زمانه از غم عشق تو تنگ کار دارد
که بر جای [illegible] فلک [illegible] دارد

به هر جا که حسن تو صف آرا رود
با لطافت [illegible] زار دارد

قد بلند تو شمشیر [illegible] دارد
[illegible] جام [illegible] دارد

[illegible]

همی [illegible] که [illegible]
[illegible] شادی

ایضا

ز شوق [illegible] عالم [illegible]
[illegible] چون [illegible] قدم [illegible] جدا

[illegible] کرم [illegible]
[illegible] که [illegible] جدا

[illegible] گرفت [illegible]
[illegible]

[illegible] کاینه [illegible]
[illegible]

ایضا

[illegible] تا [illegible] بسته ام [illegible]
[illegible] گر [illegible] فتم [illegible]

[illegible] لطف [illegible] چشم [illegible]
[illegible] که [illegible]

در دیده [illegible]
که [illegible] قد [illegible]

[illegible]

روی [illegible] مطلب
[illegible]

ایضا

تا دل [illegible] تعلق شود
[illegible] بلب

رقم نام تو [illegible] مطلب
[illegible]

[illegible] مطلب
[illegible]

[illegible] مطلب
[illegible] مطلب

فع

صاحب بنده و [illegible]

فیض صبح و [illegible]

[illegible]

ارباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد گردون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷

ای دلا کل وقتیدکه زاهد [illegible] اندر قیل

اوز یا کیل بیهوده کل [illegible]

[illegible] ... اندر قیل

بعض بعض [illegible]

[illegible] ... بیلب

عاشق [illegible]

نقش [illegible]

تیغ [illegible]

ابدی [illegible]

[illegible] جام لعلت [illegible]

[illegible]

[illegible]

انجم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العلت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از خطاکفم

٥٠

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید که اندر راه [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

٥١

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

عقل میگوید [illegible]
عشق میگوید [illegible]

حرف عقل [illegible]
نکته معقول [illegible]

[illegible]

عشق [illegible] بود
دل [illegible] بود

[illegible] بود
[illegible] بود

[illegible] بود
[illegible] بود

[illegible] بود
[illegible] بود

[illegible]
[illegible] بود

۶۲

۶۳

ایضاً

[illegible] ... بشکستند

[illegible] ... بنشستند

[illegible]

ایضاً

[illegible] ... تو بود

[illegible] ... تو بود

[illegible]

ایضاً

[illegible] ... زمین

[illegible] ... تو بود

[illegible] ... تو بود

[illegible] ... تو بود

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حضرت خواجه

[illegible] حمله میکنند

[illegible]

[illegible]

[illegible] میکنند

رباعی

[illegible] میکنند

[illegible]

[illegible] میکنند

[illegible] میکنند

[illegible]

[illegible] شنیده

[illegible] میکنند

امیر خواجه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیر خواجه

[illegible]

[illegible]

مطلع

دنیا بسینه تیر [illegible] ... مونکا
[illegible] ... تیر دوزنکا

توکانلار [illegible] ... زاده ... منکا
[illegible]

قیلوب [illegible] عاشقلیغ [illegible] خلق
[illegible] ... منکا

طبیبانه [illegible] ... ماه ... منکا
[illegible]

مطلع

دیبار [illegible] ... دونکا
بولوبکول [illegible] ... دو منکا

دوچکدور [illegible] ... قیدیر جانجا
[illegible] ... منکا

[illegible] ... دونکا
قاتیغ [illegible] ... منکا

امیر نوائی

[illegible] ... ایدی
[illegible] ... ایدی

مطلع

[illegible] ... ایدی
[illegible] ... ایدی

[illegible]
[illegible]

[illegible] ... ایدی
[illegible] ... ایدی

[illegible] ... ایدی
[illegible] ... ایدی

مطلع

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

غزل

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

له

اگر شکسته شود با الف قد تو [illegible]
[illegible] از دو خمی [illegible]

[illegible] عمر [illegible]
[illegible]

له

بلبل [illegible] داغ جگر داغ [illegible]
[illegible]

[illegible] زبان [illegible]
[illegible]

نظم

داغ از غم تو لاله که بر کرد جان [illegible]
خون گشت لعل [illegible]

جز از غم [illegible] داغ شده
[illegible]

نفس خضر ز دیده [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نظم

ز اندوه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

غم اندوه [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

له

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فردی

[illegible] تصدق
با خیال [illegible] عاشق دیوانه تصدق

له

مانند مجنون شدم از کثرت اطوار فراق
در حسرت [illegible] عاشق زار و بد عهدن

کر عشق تو [illegible] شیدای فراق
[illegible] همه [illegible]

[illegible] عاشق [illegible]
زنده [illegible] کعبه [illegible]

[illegible] آمده [illegible]
باللطف [illegible]

له

عاشق [illegible] ایتدی ارباب
[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] کرده [illegible]
[illegible]

نفس آمده

بو [illegible] ایدر بویله [illegible] ایلر دو
[illegible]

[illegible]
[illegible] ایلر دو

له

بو [illegible] ایلر دو
[illegible]

[illegible]
[illegible] ایلر دو

[illegible]
[illegible] ایلر دو

[illegible]
[illegible] ایلر دو

له

[illegible]
[illegible] ایلر دو

[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

نظم

ناصحا قیلما [illegible]

بو علم ارا [illegible]

اوزنی [illegible]

[illegible]

عجب [illegible]

الا [illegible]

کونکل [illegible]

نظم

[illegible]

الا [illegible]

[illegible]

نظم

٦٥

[illegible]

نظم

[illegible]

نظم

[illegible]

٨١

[illegible]

۶۲

[illegible]

[illegible]

۸۳

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible]

وه که هجرینگ [illegible] [illegible] کیم [illegible]

بار [illegible] کیم بو [illegible] کیلور

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله ایضا

[illegible]

[illegible]

٨٢

بقیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

وله نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٨٣

بقیه

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

بقیه

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

بقیه و له نظیره

[illegible]

بقیه

[illegible]

بجـ

نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظیره

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقعه

[illegible]

نفقه

[illegible]

چهار زبانی فی مجلس بر کال آورد

بنفشه میز بدز الو دیغ بیندم

نغمه

[illegible]

پیری

سعادت [illegible]

[illegible]

نغمه

[illegible]

غیره

[illegible]

نیز

[illegible]

و له ایضاً

[illegible]

نیز

[illegible]

رباعی

[illegible]

هر چند بدیدم [illegible]

کز راه [illegible] بتوان زد [illegible] کار بکار

نیز

[illegible]

حیف است [illegible]

[illegible]

بقیه

بیت

بقیه

بقیه

بقیه

نفیر

[illegible]

دیگر

[illegible]

نفیر

[illegible]

۱۰۵

[illegible]

نفیر

[illegible]

۱۰۶

[illegible]

[illegible]

۱۰۳

[illegible]

۱۰۴

[illegible]

۱۰۵

[illegible]



٩٦

لغیره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولہ ایضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٧

لغیره

[illegible]

[illegible]

ولہ

[illegible]

لغیره

[illegible]

[illegible]

ولہ ایضا

[illegible]

٩٨

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

دیگر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٩

رباعی

[illegible]

[illegible]

دیگر

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible] جلوه گر

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

گل نو زیدا ایلیکن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نعت

[illegible]

مربع نوع

[illegible]

نعت

[illegible]

نعت

[illegible]

مربع نوعی

[illegible]

نعت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٥٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فلك

١٥٧

[illegible]

امیرزاده

[illegible]

[illegible]

١١٧

وحدت نوید

بهم فرهنگ کوی بتخانه و خانقاه نیست
دعا به پیر مغان و درد بیحکاه نیست

نیاد عیش که از خاطرم کسی که دلیست
فوی ناخاک در دو ... یاد ان نیست

غرض ز ... بتخانه ... مست
غرض ز بتخانه ... خدا آواره نیست

خبر ز خیال اندازم ...
از ... بستان زمان ...
وز ... جمشید ... کاه ... نیست

رباعی

کرم بر اهل صبوح ... و ...
... نیست ...

... بتیغ ... نیست
... یار ...

... تا ... حافظ
کناه ... شود ...
تو در طریق ادب ...

فرد

تو را بجا و ... عالم ...
... مشغول ...

١٠٨

٧٤

غزل طالب

ای ... در ... بود ... تنیم
... دیده ... تنیم

... بیحد ... یاد ...
... تنیم

... نیست ... یدم ...
... ... تنیم

... ...

نقیب

... غم ... جام
... جمعیتیم

... ... دردیم
... ...

... ... نکار
... ...

... ...
... ...

گشن نقام

لغیره

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

لغیره

[illegible]

لغیره

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

[illegible]

بقيه

شو ... فرقتمده ... ابرو

لطف ... ايله

تيغ ...

ارزو لعلم ...

وصف ... نا ...

تا ...

نقش ...

غزل كلى

... ايلدى

طاهر ...

فرقه ...

لطف ...

التفات ...

... وصلده ...

... دل ...

بقيه

انسانه ...

... ايكن

... ايكن

بقيه

... ايكن

... ايكن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل ۱۳۳

[illegible]

[illegible]

غزل ۱۳۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل [illegible]

بلادردان سلطان [illegible] جانا
[illegible] نظر [illegible] کردار

زلف دلبر [illegible]
ز شهاب [illegible]

همه شب [illegible] نسیم صبحگاه
[illegible]

[illegible]

دل عالم [illegible]
تو [illegible]

دل [illegible] حافظ [illegible]
[illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]
رضا [illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]
قدم [illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

نعت

عقل ایله نقش و نگینه بوق نغ ایتدی
ایدر بیکا جبر ... طوتدی آیینه

اوله باش اوکسی سعادت ایدر قدر نبیک
تو تعیین ایدر بو دها ایچنده واراکل

طالب او لنسه ایدر بیکا جبر قدر ودا
دعا بو بوسته ... اکلادن آکل

غزل حرف الجیم

قبله سن عشق ایله یوزی ... ایله او
درینه ... ایله خنده ... قو

نعت

ایکی خنجه ... ندم ایا
خانه جانه ... ایکی ... بو

آتش شوق ایله ... وادی حرف
عشق ... ایکی ... بو

ایکی ... آلدی ... کاام
حبیبه ... داده

باغ جانه ... غنچه قفسه ... غمره
غم بار ... ایکی ... بو

نعت

بیعد ایله بو از ور و قد زبانه زاده
هر دفا ... جور جفا لاوباد

غزل حرف التا

داده ... بیسه عشق ... دهر
هر ... ایکی ...

بار وادی ... آتش غمه
... دولتیده ... زنجیر دریا

دفا ... بو عشق ... اوده
زمانه ده ... شیدا

نعت

... آواره ... شاره
کاره کریبان ... الحمیر

... عشق او بیته
زاده ... عشق ...

ایچنده ... کوکده ... ایدو
درغانده ... ویاده ... ایکی

... عشق ... نوده
... علیقه ...

در [illegible]

[illegible]

نصاب

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

نصاب

[illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

غزل حرف الميم

[illegible] دیده‌ام

[illegible]

ل ١٣١

١٣٢

١٣٦

ایضاً

کاروان [illegible]

عین [illegible]

[illegible]

گفت حافظ [illegible] یادگار [illegible]

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible]

ایضاً

قامت [illegible] جهان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٣٧

غزل مخمور

[illegible] از ما

[illegible] از ما

[illegible] از تو

[illegible] از ما

[illegible] از تو

[illegible] از ما

[illegible] از تو

[illegible] از ما

ایضاً

دل [illegible] از تو

[illegible]

غزل [illegible]

[illegible] مجنون

[illegible] افلاطون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجنون

بقیه

بر در قضیه ایچون اولوبان دیو نهیم
بایچ خوب عالمی کبی عالمده ایسه اولور

دیکمه [illegible] کورانلر قصار ایکی عوب
بالوزدن کلدی ابتدام حسرت الله [illegible]

کشته سودا او ورع [illegible] قوتی قارد کوب
نقد [illegible] کوزدن تعالی [illegible]

کل بودر دیسه سودا [illegible] شعر اولور صحیحا
دروقف طوفان بولوب [illegible]

بقیه

[illegible] بوصر وقت ایندی ایچ
دشمنه [illegible] بارسن [illegible]

عومیت اوندالر اولادم ایچره بسوبوزبیح
بایچ کاومین [illegible] ونیازه عمرلا [illegible]

غزل ضرویج

عاشقرا اوروهی [illegible] سپادر سینه بید
ورنع بارو خصو قبا [illegible]

کول اسبباریادر [illegible] ویعیاد
آه سیر و ناله [illegible] سینه بدید

بقیه

هرکه عاشق شدا کره تابین عالم
تابدیکه کارا ایدیا بینه بر سینه بید

ازبرار وید [illegible] کل [illegible]
خاطر وینقال جور وقضایند

حافظا [illegible] بار ادرلیام ورق
بر [illegible] وعده وید [illegible] سینه بید

فی بحر رضا دو

بکجه [illegible] بلبل سر ناله ام
[illegible] ورنیدم [illegible]

بقیه

خودسم [illegible] ناه [illegible] کتابم
چو نقطه سیر [illegible]

روشن شده لان [illegible] بر [illegible] بیره زاند
ور خوطه [illegible] بیار [illegible]

عاشق قفس [illegible] سوباشیم
نحل [illegible] ادریحابیم

هر دیده [illegible] کلمه [illegible] کعبه
صادق [illegible]

غزل

[illegible]

نظم

[illegible]

فرد

[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

١٣٠

وله ايضا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

١٣٢

وله ايضا

[illegible]

[illegible]

بقیه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه

[illegible]

وله ایضاً ١٣١

[illegible]

قطعه

[illegible]

قطعه

جهاندر [illegible]

وله ایضاً ١٣١

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

رباعی

شوخلقده روانوك چو بولدی [illegible] اعلان
کوره جوق دوغده دل صبر اولور [illegible] اوزره

ایکی کل [illegible] و انده [illegible] ایلدی [illegible]
زلفی [illegible] کبی [illegible] اوزره

[illegible] اولادی [illegible] خنجر [illegible]
[illegible] اوزره

ولـه ایضاً ١٤٠

ده‌دکه کوکلوم غمی [illegible] قصد جان قیلور
بجرم [illegible] اندوه [illegible] قیلور

رباعی

[illegible] ایتدی [illegible] اولدی
[illegible] سکی [illegible] اوزره [illegible] قیلور

[illegible] ایلدی [illegible] اسپکار [illegible]
[illegible] قیلور

[illegible] لازم
[illegible] قیلور

[illegible] کوکلوم اولادم [illegible] نقش
[illegible] قیلور

رباعی

قیقر بولدیدا [illegible] سکیم
[illegible] قولوق

[illegible] سکیم
[illegible] قیلور

[illegible] مشتری
[illegible] قیلور

[illegible] سکیم
[illegible] قیلور

ولـه ایضاً ١٤١

کا قدر اورا [illegible] قیلمادیك
بر قولیه [illegible] قیلمادیك

[illegible] یاریك
[illegible] قیلمادیك

[illegible] قیلمادیك
کافوریله [illegible] قیلمادیك

[illegible]
[illegible]

۱۴۸

رباعی

تا روی نگاریم ایلادی بیلیک دوددی قرا
بر نامه ینک ... [illegible]

[illegible] یاد ایت
ایکوک دو بیرسه نکار نامه ... قیلماد
کیم خامه ... [illegible]

[illegible]
رحم ... [illegible] قیلماد

۱۴۲ وله ایضا

یاران ... [illegible]
[illegible]

بیت

بین ... [illegible]
کونکلوم ... [illegible]

[illegible] اولاق
[illegible]
اول ... [illegible]

[illegible]
[illegible]
یاد ... [illegible]

[illegible]
انید ... [illegible]
یاد ... [illegible]

۱۴۹

۱۴۳ وله ایضا

[illegible]
[illegible]
بیر ... [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]

رباعی

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

۱۰۲ وله ایضاً

بولندی نقاب سیر وقد لاله ایکی یاره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۵۵

ولها

[illegible]

[illegible]

۱۰۳ وله ایضاً

خالقه دو حلقه [illegible]

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

وله ایضاً

[illegible]

۱۱۱

وله ایضا

کوزونک ... قرا اولوبتور
کیم جانغه قرا بلا اولوبتور

... درد قیلدی
درد ... سنکا دوا اولوبتور

... جان
... سنکا فدا اولوبتور

... آشنادین
بیگانه بولوبتور آشنا بولوبتور
بیگانه غه آشنا اولوبتور

ایضا

تا قیلدی ... فانیم
بوزیبار ... اولوبتور

... فانی
... اولوبتور

... فتق
تا نوزدن ... اولوبتور

وله ایضا

وجودم اوردی دنیا یقین اندر ایتمزدی بوت
خداوندم و جسم ایله فاید الوری ایت الدی بوت

وقتلر وصل و فرقه در و بیت یار دوتای
تو ناتی قونی اندر و بکار اوزنی بادی

وصل کوکالک ایله حاصل اولماز ایکوز
نجیر زنجیر ایله نعل اتلو الکی وین

جنون ز نعمه کو کلی درغ ها روب بسن
بوده داغ شهل دوروب یکوز فندی قدر قون

قطعه

غمادر ایچم او رودلاوی نکه غم دای ایت
بهار خنده اولدی کلبک اوزر بولوت

ز و رقع اوقات هو ز قدر بسیر احاسن عاری
ایکنی دوقیلورن بشکار یار اولدی

ندا ایا هوا او نار غام ایکد انیسر کنیب قیل
دور دو بکر فریز مشغول اقف دراودت

فرد ایضا

قدحانه بو تعادر کور کامی دوق تشدام غم قالا
ولا الدی رحام و قدر انا غمنا ...

قطعه

سرد ایت
اونشداغ کا نار ایا بیچنی ..... عقبا
طالب قیلیندی کسب و رینسی حال حجیرو ناوی

باری اسیر ایدم وعد ایکر یا بنیکا صور اسرافیل
مقام ایکیو بود بسر ایت یلقی بلدی

اونکیسی باشه یر کالبرودن فرد ایل حرودی
نهایت نو یسی انکلار کلام اعلدی

سرایتی سیر
اوسینه یوودنیا اولو دوب بود سریل
تیزیوه الصبر و وعده ملکا کبر اولدی

غزل

تمنا ز کلبک بود قیامت و رود مخبر ودر
و دیب نور ین ..... ایلیش ایلر اراده

خیال قامتی قلدر زنجی قید دودور
سن بیکا و قو یوب دول لدرین قسمناه

اونکیده یلنی صرف قیلد ایکدو نیا ویر
اوال انکلار انامنت وعده لو اونچ کمامه

شد ذوم یار دوزنده لارقس کان استعفار
سونکنی کلتورو کامل ایت ستعفر نیمه

غيره

گوزلر گاه قدم باصه باصه بابا کالدی وازلر
قرمزی ورقده بر صو ویردی قید بوندن

عینینی بولسه جاودان پر نازکله آلبار
دیلکا انشر بازیلم عمر ایله صوری

زوالی نولدی که باده ذوالقدر نه ویز
فنی دیکه ایله دی بر جهانده اوزره

هم آل ادوم جمله رنگ طله آمد قالمش
عشق بنده لر اوله سود بعد اولسون

غيره

آه نولدی بکده نیسه نوش بوندن بر کس
قیدی سیرن بعد زیندن کنی آنی داغ

دلی لانی باق کوه صنعت اولدی جبینده ذلیکی
رکیت عالم قرار ده ذرلی صفر زانهد

آه عاشق صالار لاله نو ره بار بحث
ونی اوزری سینه ان بولدی ایدی

تقام سینده نور و نفس سلسله بوستر
حقیقتلر شنی انجه بر کون ده بوتر

گیتی ذوق ده او دیده بر قید کیم
اوزره دو که شو دخی بوجر منه بوسد

عل ١

غيره

بر او لدی گوکلم اوزرنده شمشیر و کنار ماند
قیل کوزگان ایله چشم دیده او ور عالم جان

آل اولدی گوکلی ایله جهان ادوارده آتش
ها کیدن اغیار تیغ قلبی ایچه سردیر

تونه دیدم بحث تیغ جیز شمشیر نیکار
کاهم بنکه قیلن دیده زاغ خستبن

کاهی یوز غبنه قالدن قیلن دیدر دو دیوار
خلوت دمن بکولدن نقشن کیم اتر آلام

او ره کیدار اوز کما یمن نور دیده جیر

غيره

اوز اشهیه شمشیر بلا ز هوا انقوله گولم
جان نه شترلر ایله جمیع قبل بنی زنان

خوبش کلمش زار و دم بو دم نیم عیسی کیی ایدر
نیره جزین سیله زار زده دو دانی

بر الیدر آیاده بوراب و جب ایلر
رقبا پور بو بار اندر او دبر سپیکاه

غيره

قیغام ضعیفلری اکلرم کیلی ان قانمن بوینر
سو ایکی کلوم بر اوده سیر قیل بتمم بو قانه

٦ل ٧



نظیره

وصلینگ لعلیدا اوزدا جان ایلکوردی نکتهدانی
اوزنی من ... [illegible] ... اوزنی

واوزینگ ... [illegible] ... قیلادور کمان
سوزنگ کلام ... [illegible] ... ایلکان

انکلام ... قیتمش کوزنی ... [illegible] ... قصد
بار فیدین ... [illegible] ...

بیر وکولکدا ... [illegible] ... خضر و
قاچسه کونکول ... [illegible] ...

نظیره

جانیم ... [illegible] ... قیلادور قفل
بار ... [illegible] ... نشتیب

شنیم ... [illegible] ... قیلادور
سوزنی ... [illegible] ...

بار ... [illegible] ... بیل
بار ... [illegible] ...

ناسینی ... [illegible] ... ایاس
خضر ... [illegible] ...

نظیره

ایکی ... [illegible] ... الدین
زینه ... [illegible] ...

شنه ... [illegible] ... عجب
زیده ... [illegible] ...

هم ... [illegible] ... رنج
هم و ربع ... [illegible] ...

ینکا ... [illegible] ... رو قیلدیم
بیز ... [illegible] ...

نظیره

خلق ... [illegible] ... لطفو
ایل ... [illegible] ...

صفهان
بولانا ... [illegible] ...
ولطفو ... [illegible] ...

قوینی ... [illegible] ... قیلدور
ننک ... [illegible] ...

هم ... [illegible] ...
هم ... [illegible] ... لطفو

بقیه

جرم عصیان جان ایله دشمنلر اولدی بکا
چشم اعدادن ... [illegible]
[illegible]

ردیف دال

قناعت ایله یار وفا ایلمز ... قیلدردی
یاره جفاسنی ... قیلدردی

[illegible]
نعم و صید ... خوار ایله کل ... قیلدردی
[illegible]

رقیب ... [illegible]
ضعیف ... [illegible]

بقیه

زخمیم قیلدی وفا ایله جور و ستم ...
دو کوزم ... [illegible] ... قیلدردی

[illegible] ... سنیم
اودن ... [illegible] ... قیلدردی

قیب ... [illegible]
[illegible] ... قیلدردی

[illegible] ... اوزرنده
الا ... [illegible] ... قیلدردی

[illegible] ... سنیم
جو کل ... [illegible] ... قیلدردی

بقیه

زمانه‌ده‌کی ... [illegible] ... ایدردی
الا ... [illegible] ... قیلدردی

[illegible]
[illegible] ... قیلدردی

ردیف ذال

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بقیه

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

فقره

لیک یوز ترک ایرور سن [illegible] عادت ایله صنعی و نه
ره او لورمن جمع [illegible] فقرنی [illegible]

دیک کافقیدار ایرور [illegible] حکم [illegible] انکار [illegible] ضعفیم
وداغ [illegible] قیلغای [illegible]

المهن [illegible] لوا [illegible] ایرور سن [illegible] شیخ وی
تیو [illegible] ایکان [illegible]

امیر نوائی

[illegible] خدا ایرور
باغ ایلی [illegible] اولوش [illegible] ایرور
ای [illegible]

بقیه

لیکن جسم [illegible] کلعدار [illegible] کوزور
خزان ایچنده [illegible] عقل [illegible] ایرور

لیکن اول [illegible] کیم [illegible] صوفی [illegible]
عجایب [illegible] کیم [illegible] ایچنده [illegible]

اوتی [illegible] سنگ زرور [illegible]
بورو [illegible] منوکی التونیده [illegible] عطادو

قاق [illegible] ستندم [illegible] باغ [illegible]
کم کرد [illegible] الدر [illegible]

بقیه

یوز اول [illegible] باغ [illegible] ایرور
[illegible]

باغ [illegible] یوز [illegible] قدیم
باغ [illegible] یوز [illegible]

نوا [illegible] اول [illegible] [illegible]
باغ [illegible]

امیر نوائی

[illegible] مقصود
[illegible]

بقیه

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

بقیه

[illegible]

دیگر نوعی

[illegible]

بقیه

[illegible]

بقیه

[illegible]

قطعه

مصحف روی [illegible] قصد ایدر [illegible]

خوشترین [illegible]

[illegible] بیلمز [illegible]

[illegible] اسیلکند

لیک [illegible] بار [illegible]

[illegible] کی [illegible] خط [illegible] زیر کرد

ورکدر [illegible]

قطعه

[illegible] سدایم

[illegible]

[illegible] غفلت

[illegible]

مفرده

[illegible] ابرو

[illegible]

[illegible] ابرو

قطعه

[illegible] صیحه سنا ایدیم

زنجیری [illegible] ابرو

[illegible] ایدرم

[illegible]

[illegible] بانصیبدیم

[illegible] زبان ابرو

[illegible] تیغ [illegible]

[illegible] ابرو

قطعه

[illegible] سوچ بیلد

[illegible] ابرو

[illegible]

[illegible] ابرو

[illegible]

[illegible] ابرو

[illegible] بیل

[illegible] ابرو

[illegible]

نظیره

[illegible]

نظیره

[illegible]

نظیره

دل آگاه [illegible]

فضولی

[illegible]

نظیره

[illegible]

[illegible]

[illegible] میکنند

موبمو [illegible] جلوه دارد بهار

جای آرام [illegible] سپند [illegible]

[illegible] فلک

جلوه [illegible] بی‌قدر دارد بهار

وصف [illegible]

[illegible]

بی‌غمی [illegible] دارد بهار

[illegible] خطی [illegible] دارد بهار

[illegible]

[illegible] دارد بهار

[illegible] خنده [illegible]

[illegible] آلوده [illegible]

[illegible] دارد بهار

[illegible] گل [illegible]

[illegible] دارد بهار

[illegible] دیدیم

[illegible] دارد بهار

[illegible]

[illegible] سلیم

[illegible] میزدیم

[illegible] زنجیر [illegible]

[illegible] سلیم

[illegible] دیدیم

[illegible] ترکان [illegible]

[illegible] یالیدیم

[illegible] ذوق [illegible]

[illegible] بکف [illegible]

[illegible] قیصر

جا کرده بودیم [illegible]

[illegible] ترکان [illegible] دیدیم

[illegible]

[illegible] زلف [illegible] کردیم

از زلف [illegible] دام [illegible]

[illegible] کرده [illegible]

در خور [illegible] بودی [illegible]

[illegible]

[illegible] بود

دیدیم که [illegible] بود

[illegible] فدا [illegible]

[illegible]

[illegible] آرزو [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷۱

[illegible]

آواز [illegible] ضعیفم [illegible] آسوده‌ام
[illegible] دیوار [illegible] مانده

[illegible] در [illegible] دیوار [illegible]
در صحرا [illegible] تا در ره [illegible] مانده

[illegible] از [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] مانده

نشد [illegible] تا [illegible] سر [illegible]
شد صیقل [illegible] رو [illegible] مانده

[illegible] مانده

[illegible] بار [illegible]
[illegible] مانده

[illegible] نقش [illegible] زلف [illegible]
از صبا [illegible] گل از [illegible]

[illegible] مانده

[illegible] نقش [illegible] کرد [illegible]
[illegible] مانده

نقد عمر [illegible] قطع [illegible] از رو
[illegible] مانده

ز بس [illegible] ذوق
[illegible]

ز آرام [illegible] جان [illegible] صنم
[illegible] تماشای

[illegible] سودا [illegible] بیمارم
لعل [illegible] سوری

بیکدم از داغ سودا [illegible]
تن [illegible]

باغم [illegible] گلگون [illegible] ما
[illegible] دیدار [illegible]

دیگر [illegible] مانع مباد از کوی [illegible] ما را
[illegible]

زخم ما [illegible] کام [illegible]
[illegible] وصل [illegible] ما

دیدم [illegible] در کنار
[illegible]

در [illegible] آبلهای [illegible]
مانده

مانده مانده

داغ

ترا دارم که سر تا پا همه دردم [illegible]

ای دل که کوکردن در پیش او کوهم [illegible]

ز چشم مردم [illegible]

ای خوش بود غمهای یار [illegible]

فهمی

ایضا

بوسه از ان لعل شکر بار [illegible]

ورانچه کنم [illegible] بسده

[illegible] بود

نظر کون [illegible]

داغ

[illegible] بسر کل گرفته [illegible]

[illegible] ادر [illegible]

[illegible] مرا و [illegible]

ریزه [illegible] زحد [illegible]

اوراک [illegible] تو [illegible]

فهمی

تخمیس

[illegible]

تاریخ [illegible]

[illegible] فتح [illegible]

۱ ۳ ۰ ۳

[illegible]

تاریخ [illegible]

[illegible]

ما [illegible]

شب چهار [illegible] ۱۳۰۲ [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۵۱ [illegible]

[illegible]

رضا بیگ

ای نازنین [illegible] تو عالم [illegible]
عالم [illegible] چون [illegible]

آمد نگار [illegible] خورشید
جان تن و دل [illegible]

از دوری [illegible] جوابت
جیم خفیف [illegible]

با رید چون [illegible] از [illegible]
دل از فراق [illegible]

عقل از [illegible] چه [illegible]
بر من [illegible] از عشق تو [illegible]

[illegible] عالم [illegible]
از [illegible]

جانا [illegible]
[illegible]

از عاشقان [illegible] دل [illegible]
[illegible] رضا انتخاب [illegible]

۱۳۲۳
۲۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۴

ولـه ایضاً

[illegible] از [illegible] اظهار [illegible]
با [illegible] اعتبار [illegible]

[illegible] گل [illegible]
[illegible] دیدار [illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] یار [illegible]

[illegible] از [illegible]
[illegible] باز [illegible]

صبح صادق [illegible] کافور [illegible] لعل
[illegible] زخم [illegible] بیدار [illegible]

ایضاً

[illegible] زلف [illegible] مباد
[illegible] دلدار [illegible]

[illegible] حبیب [illegible]
[illegible] یار [illegible]

[illegible] جلوه [illegible]
[illegible] دیدار [illegible]

[illegible] مجنون [illegible]
[illegible] رخسار [illegible]

[illegible] چشم [illegible] گذشت
[illegible] چشم خود [illegible]

غیره

چون نه که در نیامد کاری که کرد و نبرد
جهد بکرد و خط سلسله بکار ببرد

چند با ید بود در این خیال با نفیر
با دو سوی ره او دارم که گویا بار ببر

یکدم از این صد از تو تا دامان خاک
بر سر خاک از خوبان که بوی یا ببر

تا رنج دفع [illegible]
تا رنج [illegible] تا رنج بالعجب
دیدن [illegible] تا رنج [illegible]
صد دردی [illegible]

در دم [illegible] ندارد در دیار دلبرم
زانکه [illegible] برآید

هر دم [illegible] صد از روی [illegible]
[illegible]

سر [illegible]
[illegible]

چند هم از فلک [illegible]
سر [illegible]

[illegible]

ای [illegible] تا [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

ای صنم دیدم که کام [illegible] باز از لطف
[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

امروز عشق باز زمینه ای یاد کرد
قصه لیلی مجنون از دفا دار تو

رضا را

دل برده زدست آن شکرین [illegible] خال
بر جا شده از دوری او درد [illegible]

وصفش [illegible] من [illegible] نجیبه [illegible]
از خوش [illegible] بخورد [illegible]

برخیز [illegible] ای لعبت [illegible]
دیوانه شدم از غم دوری [illegible]

یکدم [illegible] دل من [illegible]
از دوری [illegible] جا [illegible]

خواهم ز خدا [illegible]
یکدم [illegible] تو از [illegible]

از زلف تو [illegible] با [illegible]
از دیده [illegible]

با من [illegible]
در [illegible] لب [illegible] خانه [illegible]

با [illegible] زده [illegible] شده حایل
از [illegible] دلها [illegible]

از لطف تو [illegible]
بنما [illegible]

از رخ [illegible]
خود [illegible] شده [illegible]

رضا را

در رضا [illegible] ای [illegible] خراب
در جا [illegible]

عشق [illegible] خراب
از [illegible]

تا [illegible] ای نگار
در رضا [illegible]

[illegible]
[illegible]

با ضا [illegible]
با [illegible]

با تو [illegible] زنده [illegible]
تا [illegible]

[illegible] خراب
با [illegible]

چون رضا [illegible]
از [illegible] سلطنی [illegible]

رضایا

جانا روا مدار رضا خون جگر شود
از هجر و دوری تو جانم بلب شود

صفا

لب بخط او وصال تو بودن بناز
با لطف جمال تو جانم پدید شود

روز شب از سر با لب تو نالم
بنشینم از خیال تو تا طلوع

که آفتاب دولت من میکند طلوع
تا که من ز هجر تو ...

خواهم رقیب من ز تو بیند بیسب الم
بینه ... رقیب ...

...

لاکین رقیب شوم ...

خواهم ... فاش ...
از لطف حق ... شود

لب بوسه ... از لعل تو ...
در آرزوی لعل لبت ...

وارد رضا ز تو ... لطف ...
که آفتاب ...

رضایا

زود ... ز رخ ... تا ...
... ز ...

خواهم ... دور
زوری ... آن آفتاب ...

... ز ... دل ...
بود ... ز ... لطف ...

... بنما ...
... لا ...

... لطفش ...
... لطف ...

... رقیب ...
... لطف ...

...
...

...
...

رقیب ... ز ...
نظم ...

...
... رقیب دل ...

رقعه

[illegible]

ز دوری [illegible]

[illegible]

رقیب [illegible]

[illegible]

بجز [illegible]

[illegible]

خاک بیر

[illegible]

جها

نثر کی

چه صبحم من آن به سحل شد مرتب

و من نا کی

شه از خونم من الوده شد

نگاهم را تماشای گل گلی سیاه

عنایت

من در کنج عزلت یار حیاره

امروز بهت روزیست که

به نزده کیس هزده دینار

دار شتم سفده کوچه شهر را

بازنا گنزده کیس یازده

روز گشتیم حیادو دیتشار را

یافتد بچلوز ۱۳ اگر قرار

۱۲ امجد دیگر دل یازده

اینان ده دینار

ما ندیم آنها گفتند

لعد از ۸ روز بیایید

پشت ما جواب میگوییم

لعد از هفت روز

آمدیم نقش آنها را

یافتیم آنها گفتند اگر

پیچ ها را چهار بار ده

لکر سه دینار به شم

تمیر بد صبارح بیایید

دو دینار دیگر بدجبار

آمدیم یکی از آنها را

نیافتیم



در بیان شش مقام

ز ره راست که آهنگ سپهر حجاز است | ز صفهان کند زنی جانب عراق آهنگ

به ناقه زنگوله در پرده رهاوی بست | درین مقام بغاق نوا ز دل

شنو ز رکب رو زیاد ز کوچک حسینی | بنوع سلیک و حسینی صفا دراز آواز

در بیان مانند هر یک مقام از هر پیغمبر

مقام راست که باشد ز حضرت آدم | ز یمن خواندن حق تا که کرد بدیده

فغان حضرت نوح و مقام عشاق است | نوید لطف ز رستی و از ابراهیم دلبر

نوا ز حضرت داود آشکار شد | که یک نوا بدهد جان دهد اهل شعر

رهاوی را تو یقین دان ز شیث خیلاء | که بود خواندن قرآن خود بود به یکی

مقام بوسلیک از مالک یحیی | که هم با یاعمر بود گشت حد کبیر

عراق را تو بدان از حضرت ایوب | در این زمان که نوا از زنگوله دارد

بعد از هر به شکر ابتدا بر مقام مقام راست چنانچه حضرت آدم علیه السلام را از بهشت خارج کردند در جهان

غرض ما باید از این جدول‌ها یا یکجا در بیت بود
خود دور افتاده هم در فرق بیت که به آغاز نمودم
در مقام راست بود باید که این غزل از مقام راست خواند

خال لبت ستاره صبح دولت است
عمر دوباره غایت آن سرو قامت است

بر قد راست تو اگر چه صنوبر است
عار صنوبر است ز سنگ ملامت است

هر شاخ گل که جلوه در این باغ می‌کند
از خاک رفته آتش و قامت است

این تخم که تو در خاک کشته‌ای
موقوف آبیاری اشک ندامت است

آنجا که فتنه قیامت شود بلند
برابر که تیغ حسن سلامت است

خاک کسی چو خضر طلب در ره
یک کام بیشتر ز تو در استقامت است

صاحب جواب آن غزلست اینکه گفته
صحیفه سفید گشت ز انشا قیامت است

اکنون ترز

اکنون ترانه به صنعت مخمس با بحر ابر سواری ترانه است

بیرم کلمش ؛ منبع کرم است
باب الجلت ؛ حسن جهان است

معز زمانه ؛ شاه جهان است
یوسف مصر ؛ با تو غلام است

خنجر قاتل ؛ بر سرم آمد
شکر که دیدم ؛ بخت بکام است

گوهر شیرا ؛ صید نظر است
گردش چشمش ؛ حلقه دام است

خال نیاکوش ؛ عارض او را
بسکه بسته ؛ هندوی رام است

زلف تو شیر ؛ خال تو هندو
دور تو نور ؛ چشم تو شام است

اکنون سواری ترانه

دو درنغم و نشسته ... [illegible]
حاصل از حیات غم ... [illegible]

دیش [illegible]
با طبیب ... حال از نهانم

کام بخشی کردند * عمر در عونت باد
یوسف عزیزم را * ابر بر ادراک تجی
جز که ... جایت * حافظ آن نزد ...

چهل هشتم که از جان باشد * و از عمر سنا
کز نفس نجیب ... * جال پیر کنعان
از بیخ کبوتر * بحیص بر بال ...

نوعی دیگر

در کشور جنت ... * ... سلطانیا
همچون ... از ... * بابلبو سکندر
بشنو ... * کدو ...

در کشور ... * ارجانا بابا
... * از بهر درما بیا
... * از ...

بعد از این ترانهٔ عشاق است

ندانم آن سر ... که بود
بعشق ... دو داغ خود کردم

... که بود
شراره ... خرم که بود

اکنون در بیان عرق و وجه تسمیه عرق آنست که پادشاهی بود او را عرق شاه میگفتند بعد او ... می‌شنید

در راه عرق

بنازد ... از جنبش ... عرق کن
چو زنانه ... بوزن تو خراب شود

نغمه نالهام برسقف نه ... کنی
بسی ... کامل الاتفاق کنی

ترانهٔ اول درست

در فصل گل کابل شهزاده بباغ آمد
در حسرت رکابت ...

آن شاه جهان ... سیراز خود ...
جز ... گفت ...

ترانهٔ دوم درست

ترا بهر ... جانانه گویند
بقد سرو برخ شمع شبستان

ترا شمع مرا پروانه گویند
بچشم آهو بلب لعل بدخشان

اکنون درآمد دوگاه

آمد سحر بخانه‌ام آگاه بی‌حجاب — امروز آنکه هم طرف سبزه زند نقاب

هر چند بس که بست شود درهم خوش‌خرام — چون گشت حلقهٔ خط یار در رکاب

ترانهٔ دوگاه

چه بود از کشش کلش یار نیست — در آتش نشسته‌ام در گوشهٔ گلزار نیست

هر زمان یار الکوین ذوق دیدار آورد — … ارزو کس لگاه آورد

… با پای تو — … سر خوش باغ

اکنون سوار او

این خرقه که هر دو هم آلوده شراب است — این دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی

در کعبه رسیده دست — غم نامهٔ ما شنیده و داده است

اکنون عارف

اکنون عارف

بیا که من شنوم بوی جان ز انس عارف — که با فهم من خود ز بس زبان عارف

اکنون ترانهٔ حسینی

بام برآ و جلوه ده ماه تمام خویش را — مطلع آفتاب کن گوشهٔ بام خویش را

بعد از و شنرزی

آن روز که نامه‌ها پدیدش کرد — خونابه ز دیده‌ها چکیدن کرد

اکنون درآمد نوا

ای ذات پاک از همه با سوا — وز درک تو فتنه هر بینوا نوا

ترانهٔ رو

ما در نشسته‌ایم همه با لب تو — داد فغان بار از وصب تو

پسوادر نوا

دهم کلک لشکر ما را الحکم آید | بیرون در عشقایم چو غنچه تنگ آمد
چشمان تو گشت عالم عاشق را | زلفین تو گم کرده نکونامی را
دنیا رهاست عشق بیم ترفته نیست | یا دیله لهه یله هه یله لهه

نصر اول نوا ابیات

زنهار که چه سخن با من آن صنم بکند | بدین خوشم که سخن با رقیب هم بکند

اکنون پسوادر بعد از بیات

ای سرو قد سیم تن از باغ کیست | ای غنچه خندان شکار از گلستان کیست

اکنون نصر ثانی نوا عاشق

ای تر از شکر زلف بر که لبیا پر باکتر | غنچه دارم پر دم از شوق لب جانکم

پسوادره بعد از عاشق

ای از خدنگ غمزه پسینه ما زرا زدم | گشته را اجفا تو از سینه سنجم

اکنون نصر آخر نوا سنبه

عالم را دیده از سر پسر گشتم تند | در تکاپوی شیر چو مرغ بگریختم تند

اکنون آخر نوا

رفتم ز طبیب گفتم علاج درد کن | آهی کشید گفت که این درد را دوا

اکنون دور آمد سه گاه

تا که طبع کند نغمه سنج را به گاه | شنیده نیک نکو نکاه هم بیگاه
با نغمه گو ز سفید تو نوا کرد | کلیم کلیسا که فرستند سینا

دورنه سه گاه

ترجیع جالب دلنواز نغمه بار ببب | اول ترجیع محالها نغمه دهم نغمه بار بار

درتم صدا

اکنون شه سوار سه گاه

مجنون شکسته پا و دلبر میکرد | از هر مژه قطره های خون سر میکرد
درویش فراق همچو ماتم زده کاش | لیلا به سکینت خاک بر سر میکرد
زاکسیر همه گشته آتش دو قائم | خون بدیده سرمه کشد اک تم
در مجلس به نغمه عشاق نوایت | قانون نواز شور و دو عجم

ترانه عجم

شمع و چمن تو نه خوردم غم زمانه | گفتم ز عشق تو به ما شرو کرنه ازاگ

اوج سه گاه

از فارغ عشق تو دو بسته دل ایم | هر دم شکسته بار خون ز فراق ما

اکنون در آمد بزرگ

مخفت

عشقت نه سرسری که از سر بدر شود | مهرت نه عارضی که بجای دگر شود
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم | با شیر اندرون شده با جان بدر شود

اکنون ترانه بزرگ

آتش عشق من نشینم کشت بیک آن | دوزخ شد و عمر رفت دو بیت دیگران

اکنون غزال

خوشترست خلوت اگر یار یار ماست | که مرا نبود و او شمع محفل باشد

اکنون نقش هندی

طراوت تو ز مژده بهار مرا | که صد هزار نثر دو برگ لاله زار مرا

تمت تمت تمت



حکایت آورده اند که پادشاهی بود دو حرم
داشت یکی جهان نام بود دیگری حیات نام هر دو
طبع شعر نیز داشتند روزی پادشاه فرمود
هر کدام بدیهه گویید جهان گفت بیت
تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده / که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات گفت

جهان خوش است ولیکن حیات می‌باید / حیات اگر نبود این جهان چه کار آید
پادشاه را این بیت خوش آمد دو بیت بهر کدام حیات
کرده بود از لب شیرین او و بالا بید قضا را خالی بر لب بود و زنان
پادشاه بدان خال رسید حسنه کرد حیات در آینه نظر کرد
آن خال را بر جا ندید بسیار ملول شد پادشاه نیز بخاطر
ملکه زیر فرو شد اما پادشاه را چهار شاعر خوش طبع
بود که همیشه در ملازمت بودند یکی خواجه خسرو دهلوی دیگر
عهدی دیگر انوری دیگر رودکی آنگاه پادشاه را بسیار
ملول دیده سبب ملالت از پادشاه پرسیدند
پادشاه وجه آن گفت که زاغ از دهن پرید دیگر
هیچ نگفت در حال هر دو نفر این مضمون ترتیب دادند که







نیلوفری که دوش دهان کرد و آرمید	زنبور مست بود برآمد و خوش پرید
چون شد دمید و قبای حریر غنچه کشید	در عین خنده بود که زاغ از دهن پرید

پادشاه گفت نیافرید عهد گفت که

شاهین گرفته زاغ بچنگال آرمید	بهر شکار چو بدید در سوراخ دو دید
ناگه زتیغ را قضا و قدر کمر	این مرده دید بچهره زاغ از دهن پرید

پادشاه گفت نیافرید گفت

ریگی بره گرسنه بصحرا همی دوید	زاغی زگرسنه بود و دراجلی بدید
ناگاه باز کرد بنظر موش که بدید	هیچوش بسوی او شد زاغ از دهن پرید

پادشاه گفت نیافرید خوب خوب فرمودند

خالیکه بود بر لب شهد محکید	هنگام بوسه بود که شد خال را گزید
آئینه ماند زنظر آن خال را ندید	حیرت نشانه ماند که زاغ از دهن پرید

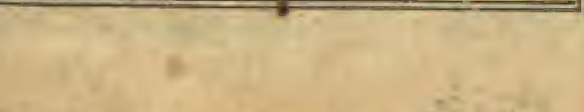
پادشاه را خوش آمد گفت و فقید انعام بسیار نمود
رتبه خود را از او بلند گردانید

(ارسی)

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
خوش باش [illegible] که تو [illegible]	باده [illegible] خندهٔ [illegible] تو
[illegible]	[illegible]
جز سهو چه بود [illegible] اتفاق [illegible]	[illegible] صدق [illegible] تو



١۴



بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible] بالا تو	[illegible] خاک پا تو



[illegible]

قال المقال عالمی بکشم از بد ایتو

[illegible]

زده بسلطنت رسد هر که بود گدای تو

[illegible]

حسن وفت ز بهر رفعت ملک جهان شد ضیا تو

[illegible]

حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

بشنوم قناده

[illegible]

نازک نیاکا و نازکینا

[illegible]

در دو یک چه با بلکشر از شد فا که

[illegible]

لبان لوقت اید بالصد الیا

[illegible]

در رخ چو ننار لالا و یا سعد که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر دو یکا فوز ... از سه جمالکه

کی ... زهر ... نباید ... زهر ترف

[illegible]

[illegible]

کو بید جوا ... بسم ... بود ... کا

یا دیده ... خلف

آن کشته شمشیر صفا ... گذر رکنه
از رنج وفا بعد ... گذر رکنه

در عشق ... صبر ... گذر رکنه
... گذر رکنه ...

[illegible]

ب ... الحسبر

[illegible]

مدر قه ... بود ... تخف

ب ... محتسب باده بده لا تخف

[illegible]

[illegible]

در قاعده ... نه دیدی

یاره ... خوش ...

تابوت ... از رخنه تابوت

کو ... مسکن غم ... دست باید

با ... همه ... بوت بدیدی

بیت

[illegible]

آتش روزی که در بزم کسی باده چشیدار

بیت

[illegible]

ابدا الله ملک بالله بیهوده کشیدار

بیت

[illegible]

لب لعل شده روزه باشد ز لطیفی

بیت

[illegible]

بیداد از شب فرقت چو فلک کو نشنیدار

خمسه

[illegible]

غالبا امروز قصد گلشن ما کرده

بیت

[illegible]

تو به یک دشنام کار صد مسیحی کرده

بیت

[illegible]

ظرف دیدم هم چو خوبست که پیدا کرده

بیت

[illegible]

در دم کشتن چو میان من و بیداد کرده

بند

[illegible] گل و سرو [illegible] خلقت
[illegible] آمد از شرم [illegible] فرو رفت
[illegible]
دوش [illegible]

دیدن خورشید را در شب تمنا کرده

تخمیس غزل

ای [illegible] خبر [illegible] بگو
[illegible] خبر از [illegible] بگو
[illegible] بگو
[illegible] خبر سرو ما بگو
[illegible]

احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

بند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گو این سخن معاینه در چشم ما بگو

بند

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گو در حضور پیر من این ماجرا بگو

[illegible]
[illegible]
[illegible]
حافظ [illegible]

می نوش و ترک زرق ز بهر خدا بگو

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] را

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible] را

[illegible]

بند

[illegible]

از قوم فرق بکدم سر سوداله را

بند

[illegible]

کر تو با نبود بنده هر جا به را

بند

[illegible]

بجهانم همه کوشه تنهایه را

نوعی

[illegible]

در تو خورشید هم چسو نکاهی الا الانون

بند

[illegible]

کس نبود که کی تا بیت اول الا الحجر الاسود

بند

[illegible]

رو دم شوی کو نکو بنیاد از کوه الا الانون

بند

[illegible]

بشنو از ذره خورشید حسینه غزالانون

بند

[illegible]

بحکیم شد حسین دشت دشتیدا سو الانون

بند

خارم شکسته زپای دلم دیده بیتو

بند

از یاد بر سر نهاد فاکم بدیده بیتو

بند

خرکان بود بچشم تر از خنده بیتو

بند

از کل بیا که قرب تنم زنده بیتو

بند

برکشته نیز ابر سرم آفت رسید بیتو

بند

دور از دیار کلفت ابشم تنبید بیتو

بند

هر آه من جانم بر تن دریده بیتو

بند

کردم بشهر عور از خود دمیده بیتو

در غزل مجب

دو چشم کالا از باغ تو چیدن نتوان

بسمل شده یکبار طپیدن نتوان

هر چند که جان داد کشیدن نتوان

در راه تو تیری که دویدن نتوان

[illegible]

یک حرف دعا از تو شنیدن نتوان

باشند که از خوانده فهمیده و گشتند

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم

ترسم برادران غیورش قبا کنند

[illegible]

آن یار زین ... می کنند
خود را ز ... جانب ... می کنند

... زاهد و ... می کشد
معشوق چون نقاب ز رخ بر نمی کشد

مردم حکایتی بتصور چرا کنند

... بیا
... نمی شود
کان ... از ... نمی شود

... نمی شود
... نمی شود
حافظ ... نمی شود

شاهان کم التفات بحال گدا کنند

غزل ... حرف ...

... در ...
... روشندلی
... روشندلی
... روشندلی

خلوت ... که وصل ... الحق ...

... تا ...
... آمد ...

... بیاب
... فقر ...

بردش ز ... بر ... آرزومند

بنقار دولت ... تعقوب
... ربیع ... ترنج ...
... تا ... پیوند
... ربیع ... عالم ...

بدر را باز ... خرابات ...

... ازین ...
... روی ...
... تعقوب

که عاشق ... ازین ... مقالات ... کنند

... بیا ... محبوب
... طالب ...
... چو نمی ...

... ازین ... سعادت ...
... از ... روی ...
... چو تو ...

دیدیم ... سایه دولت ... از ...

... بود
... سعادت ...
... نگو بود
... نعقوب

باید ... روشن ... دادرس ...

٣١

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٣٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غارت جانم میکند [illegible]

تا بیاید [illegible] جدا از لعل [illegible]

[illegible]

کم نکرده [illegible] با همه [illegible]

از نسیم [illegible]

بیت

[illegible] شمیم [illegible] صبا [illegible]

[illegible]

قالب [illegible]

یکدم از لبان [illegible] ده [illegible]

[illegible]

بعد از [illegible] که [illegible] جام مینا کرده [illegible]

بیت

[illegible]

بو [illegible] از افکار [illegible]

بیت

[illegible]

این قلم و [illegible] سیاه [illegible] یغما کرده [illegible]

[illegible]

دو تنها که سینه دارم خونین دل در جگر

ظالم که وصف یار رحم بودم بیقرار

بسوختم چند که خود را از کار خود بیجگر

بیقرار بیا که جان و زخم هجر در جگر

زلف تو از این حرم جفای تو بازار غم

بجز از زخم از دو آزاد زبد شتاب کنار

دارد چو خرابات ایام در ره در بیر

تا کار خرد از کو خرد بمنت در بدر

[illegible]

او نصیب تو طالع چه پروا را گهر دارد

[illegible]

بهار گلشن خوش دلان فصل دیگر دارد

[illegible]

ز خود بیگانه گشتن تر شما یا چه دارد

[illegible]

چرا افتاده کو روز مراد از خاطر

[illegible]

خم ابرو نشکر صاحب غزل در یا گهر دارد

[illegible]

بستم کار لاله در دور بستم کار لاله

[illegible]

بو خونخوار لاله در دور بو خونخوار لاله

[illegible]

بو عیار لاله در دور بو عیار لاله

[illegible]

گلن بارلار دور گل بار لاله

نمونه بارلار دور نخوت لاله

عجب بار لار دور عجب بار لاله

جفاکار لار دور جفاکار لاله

تیزدست کوزه زلف دست ... شد

تیغ تو بهار العل ... فشانت ... شد

آب ... شبنم بزم گلستان ... شد

قد کشیها کرده سرو ... شد

خیره باد ... عاقبت

... عاقبت

داره داره عهد ... اللّٰه

... عهد ...

صادق الوعدم اگر بر یکه قول از تو سر بکشم

[illegible]

بیت

[illegible]

شرم از سبزه خود باد رخان خضر رسید

بیت

[illegible]

بیدل [illegible] لطافت [illegible] آهو [illegible]

بیت

[illegible]

ریحان [illegible] خط [illegible]

بیت

[illegible]

تا ناف [illegible]

بیت

[illegible]

که [illegible] نشسته [illegible] بیا [illegible]

بیت

[illegible]

ذره در کوه [illegible] لطف [illegible]

بیت

[illegible]

قوت [illegible] دل [illegible]

[illegible]

ماه [illegible] رسیده

[illegible]

بند

فاتحه ... [illegible]

در ره ... [illegible]

مانند ... [illegible]

صاحب ... [illegible] دیده

بند

[illegible]

در بیابان رازش ... قدم نامحرم است

مولانا ...

[illegible]

در شعار حرف ... که دم نامحرم است

بند

[illegible]

با کمال علم هر که نبود در حرم نامحرم است

بعد از ... جام محبت نوش کن ... یار

عهد ... فلک ... چند این اعتبار

دانست بکو ... آدم که با جهد درست — پرده های ... بخشش ... است

تا قیامت عشق ... نخواهد گشت است — چون صبا مجموعه گل را ... شب

11

بند

[illegible]

عالم ... بباید او که دم نامحرم است

بند

[illegible]

هر کجا ناجام ... جم نامحرم است

بند

[illegible]

گر ... نامحرم است

بند

[illegible]

... مسیح ...

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

ور نه آبی [illegible] ز رشک لعل او داده است

[illegible] خاک [illegible] کرده

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

چون صبا [illegible] کرده است

[illegible] کرده است

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

کز [illegible] بر شمشیر نشانید

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

از [illegible] نشانید

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

از لب لعلت جان بخش مسیحا کاهیست

بیت

[illegible]

از سر مهر بنه مرهم این ریش که راهست

بیت

[illegible]

ها ای دل کس [illegible]

بیت

[illegible]

ای یار [illegible]

بیت

[illegible]

باده کرسک کولوار [illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

طالعم شوم و [illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

۳۷

ترجیع بند

[illegible]

من غلام حلقه بگوش خریدار توام

بند

[illegible]

از برای آنکه شاید بینم دیدار توام

بند

[illegible]

بلبل شوریده‌ام در شاخ گلزار توام

بند

[illegible]

بر امید یک نگاه چشم خونبار توام

۳۸

بند

[illegible]

ما اسیر شبنم گلبرگ رخسار توام

بند

[illegible]

بر امید نکهت زلف تاتار توام

بند

[illegible]

ما گرفتار کمند زلف زنار توام

بند

[illegible]

بسته‌ام من بعد از این زنار [illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

از ازل قسمت من گریه بوده ... [illegible]

[illegible] ... در ملک عجم

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیت

[illegible]

هر کیجه کیم هم سینه وصلک اوله مهتاب

بیت

[illegible]

قابل می اولور هم که زلفک تکین ادا ایده تاب

بیت

[illegible]

اول کیم گوزم که شوق کمر تاب ایده پیاب

بیت

[illegible]

باغ ارم نامه خرم اوله ... آب

بیت

[illegible]

کوکلم ... سینه ... سحاب الیم

بیت

[illegible]

اللهم ... بر ... شیدا آب

بیت

[illegible]

برقع ... خراب ... سوا الیه باب

بیت

[illegible]

نا کیم صدق ... ناب

طب

[illegible]

کورن عذار اوزره نور لطف مطر ایله ابر

[illegible]

نازد حسنک قوماشی یار بن دوال ازل

[illegible]

وار خبر ایرآه ... شن ازل

[illegible]

الا ز فصل ان ... مجبل

[illegible]

بول آنکه مصقل ایلدی اولا کوزلکوک صیقل

[illegible]

دو صفحه ... شهاب جبین

[illegible]

چکمیدی یوز قدیفه جلی حل

[illegible]

توباش ... ایله‌ده ... زحل

بیت

[illegible]

الها ارزو ایلادیم اول حق احمد رسل

بیت

[illegible]

منبر فضل و نبی زوال دینی بادمنکر

بیت

[illegible]

الله الله سیز ازلدین بو ایله معتاد منکر

بیت

[illegible]

بو یوم ... تا سیز و ... بیادیکیم

بیت

[illegible]

بیر سیمکش دوره نیبا جانجیه بیداد ایکن

بیت

[illegible]

بیر که در تیم ... خاک پای تو باد

بیت

[illegible]

شکر لله کیم بو کون کونکلر ... ایکن

بیت

[illegible]

بیرم فتاده خاک در بیرا تو باد

[illegible]

بیا بیا که قضا تابع رضا یتو باد

[illegible]

بلا ... زاوغم ... بقا یتو باد

[illegible]

مدام بر دل ... دیده و ... یتو باد

[illegible]

وصین ... [illegible]

[illegible]

خوش ... عالم ... [illegible]

[illegible]

عاشق اولدو ... [illegible]

[illegible]

[illegible]



ربنا والی ۳۱

ربمن خالق هر کون مکان — ربنا قادر معدوم عیان
ربنا واقف اسرار نهان — ربنا رب همه اهل جهان
ربنا یار ربنا یار رمضان — هاتف یکنام خونت الرحمن

ربنا آنکه غفور رب غفور — ربنا آنکه حلیم رب شکور

۳۶

ربنا

۵۱

ربنا صاحب فرقان نه بود — ربنا روز رده وحش لیبود
ربنا یار ربنا یار رمضان — هاتف یکنام خونت الرحمن

بند

ربنا رب سپهر گردان — ربنا رب سحاب باران
ربنا رب بهشت رضوان — ربنا رب جحیم سوزان
ربنا یار ربنا یار رمضان — هاتف یکنام خونت الرحمن

بند

ربنا واحد بی شرک نظیر — ربنا مالک آن دار هیر
ربنا رازق منعم فقیر — ربنا رب شاه و وزیر

ربنا یار ربنا یار رمضان — هاتف یکنام خونت الرحمن

ربعنا زینت بوستان از تو
رنگ و بوی گل ریحان از تو

رونق غنچه خندان از تو
گریهٔ ابر بهاران از تو

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
هست یکسان خوشت الحان

بند

بعد حمد ملک حیّ قدیم
نعت گویم بهزاران تعظیم

با بجا کردن آن دُرّ یتیم
بفلک قرص قمر گشت دو نیم

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
شافع خلق حبیب رحمان

بند

مصطفی از کرم خالق طاق
یافت آنکه شب معراج براق

ز انبیا را که جز او در رفاق
ز آنچنین تیر نداده فراق

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
شافع خلق حبیب رحمان

بعد ازین

بعد ازین چار ولی دوربین
جمله در ملک شریف سلطان

نام بوبکر عمر نام عثمان
عملا آنحضرت شاه مردان

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
شافع خلق حبیب رحمان

بند

آنکه او اول صدیق جناب
ثانیش عادل ابن خطاب

سیوم از صاحب حلم اصحاب
یار چارم اسد الله جناب

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
هر یکی جسم شریف جانان

بند

گر کنم مدحت آن هر دو امام
که حسن هست از ایشم یکی در ایام

و آنهم را که حسین است نام
هر یکی اختر برج اسلام

ربعنا یار ربعنا یار رمضان
دو و در رحمت لطف جانان

ل ۱۳

صاحب فخر و شرف دو سرور — هر دو در بحر نجابت گوهر

دو جگر گوشهٔ شاه حیدر — دو نهال چمن پیغمبر

رمضان یا رمضان یا رمضان — دو دُر درج لطف احسان

بند

ز نسب عزت آن فخر نبی — باز با حرمت آن چار ولی

هم با عزاز دو فرزند علی — جام جم ده که تو شاه ازلی

رمضان یا رمضان یا رمضان — دو دُر درج لطف احسان

بند

رمضان چو تو خدا را کرمست — ختم مهر و صفا از بنده خطاست

جز تو اینجا همه فوق فناست — از فنا بنده چه خواهد ز جواب

رمضان یا رمضان یا رمضان — جز تو در پا نبود در دو جهان

شکر لله

ل ۱۴

شکر لله رمضان باز رسید — در جهان ذوق طرب جشن پدید

هیچ او کرده از ضعف نوید — وز ره او فراز ماست جشن عید

رمضان یا رمضان یا رمضان — ها سبب اینست قاعده بر این جهان

بند

الله از فضل کبیر المتعال — رمضان بعزمت تنگ خیال

مردم از فیض فتوح خوشحال — همچنان غرهٔ شهر شوال

رمضان یا رمضان یا رمضان — ها سبب اینست قاعده بر اهل زمان

بند

در جهان باز ز لطف رحمان — شد عیان ماه شرف رمضان

خلق بر طاعت حق بسته میان — همه در کوشش ختم قرآن

رمضان یا رمضان یا رمضان — ها سبب اینست قاعده بر اهل جهان

بند

در چنین ماه شرف در باره — همچو خلوت جهان فیض آغاز

در صبا جد خوشین دیبایه | همه تسبیح زادوج کذار
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

روزه داران با سعید غفران | نجه بولنلر تشنه لب ... دهان
برسر نعمت اولنمش کرکان | مؤمنان منتظر بانک اذان
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

رمضان ماه سعادت اثرست | ذرۀ فیض فتوحش دکرست
هم وینیسر که سحر لب بسته درست | شام او به زهره ازین سحرست
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

رمضان طرفه شه با برکات | نیست در ماه دیگر این درجات
مؤمنان جمله زهر خوش عادات | خواهند از لطف خدا هر حاجات

مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

دهه اول او رادیه رحمت خوان | دهه ثانی او مغفرت از سبحان
دهه آخر او عتق من النیران | که در این ماه بود لطف کرامت خندان
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

وصف این ماه مبارک از بست | ذره ذوق صفا آمین است
همه در رونق کار و زینت است | دل اهل خبر از ان تسکین است
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

بند

وصف این ماه ز حد بیرون است | هر چه بنویسم از ان افزون است
شب قدر از کرم بیچون است | همه از رحمت حق ممنون است
مرحبا یا مرحبا یا رمضان | هست این قاعده بر این زمان

رحمتی گفتن مثال ارنبت | رسمم ایمن مسلمانان نیت
لایق مجلس بهر اعیانیست | لازم استعمال احبابنت
ربعلر یار ربعلر یار مصحلنه | هست بن قاعده ره ایمن مانه

بند

اول ازلر تبت اکه عمر اکه | وارنه ازه رحمت لطف ایده
شده از رخت اقبال پناه | سرور ره اهل ایکین سیاه
ربعلر یار ربعلر یار مصحلنه | وزکرم نیشه مار انو مقصود دانه

بند

والله آخته دل از بهر خدا | ربعلر کدلبوت ایشا
اندم پر دورت ارکان سخا | با میدکرم لطف شما
ربعلر یار ربعلر یار مصحلنه | ختم شد بیر ربعلر یا رحمن

تمت

تمت تمت | تمت تمت

سبب دیوانه

آنسن ار خوبک محبوبک آهو رکم | دهن جفاجو یک یغاکی شیر ینلکم
دوش رسیده اد غمزده نام دردکم | غفلم ار درحمه حسن ملاحت کلکم
نه مظهر از حجه مقصوبستم نه ار حلکم | ازدرا کولم رشوزرم کلاسن نغلم
ملک کبر داکر | لعل لبت ار نغلم

بند

آفت ار رضیره مخصوص صفت شیدا | از کجا ایه نامر تو با نیسوا
غفلم ار تازه نهال حسر رعنا ایه | تو مسند ار و مختشه کش محرا ایه
مظهر عیار ز رعنا قیم سنبل محمکم | ازدرا کولم رشوزرم کلاسن نغلم
ملک کبر داکر | لعل لبت ار نغلم

بند

آفت بیهوده مکوسیت نه انم زلع | مشواله لدااکه ز خیل افغان

ایله یار

گفتم ای سرو قد دلبرک موی میانم
زند نگاره چیباکت به فلکم
نمکت گیر داکه

گفت نه ام که نه شدم از اخلق نهانم
از فراکو لبم پر شورم کان نمکم
لعل لبت را نکم

گفت مخور غم حسن با هزار ناورم
گفتم ای شوخ که دل داده منم شاه نجم
گر بیاری غم هستم بکشد گر نیکو منکم
نمکت گیر داکه

قائم بار فراق بیا از فلغ
بتو اظهار کنم گر لب خود کمتر
از فراکو لبم پر شورم کان نمکم
لعل لبت را نکم

گفت اگر گمر به سر تو چو سلک
گفتم ای حور ملک زاده از بیک ملک
گر دو را بنجا و تو بهشت بینی را حکم
نمکت گیر داکه

کو زمین سر کار قمر نه نظر فلک
بلب حبیب مرا که چقدر چرخ فلک
از فراکو لبم پر شورم کان نمکم
لعل لبت را نکم

نتند کردید

تند کر دیدن لعشا رتم گفت دف
سیما اینفر تو طره خود عرف
در بجار ام گفتن علما نه احکم
نمکت گیر داکه

که نه سودت را همه از لاف تلف
گفتم ای قبت جان نزبیت خوف
از فراکو لبم پر شورم کان نکم
لعل لبت را نکم

گفت ای کم بغل نفس غیر شعور
گفتم از رو رنگ کرم فلا لو عود
کجه باکر نه ای اخر نه جکنم
نمکت گیر داکه

گفتم این خسته مردم بکاند دل
تو ملکو کیه نزار در دم بیت شود
از فراکو لبم پر شورم کان نکم
لعل لبت را نکم



تا بمده دو ره ستوق لا اله الا
نشک لا کر نظر قبل لحق بسم الله

زبان جان دلیم حمد بر ... دو
الحمد ... آیات سوره طه

قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

بند

کلام حق سنینگ دیک کیلدی آمین | اوقورلار کلار عرشده علم القرآن
یوزونکا سجده قیلور کوزی رضوان | شفاعتینگ یقین لار ایکا تا بنوردار
قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

بند

سنی آتینگ آدم حقیقت توجیه دین | کلدی بیره کونکلاکا اولوغ شفاعت
همکا یغدوره کوزکین بو وقت جمعیت | خبر رب توجیه ینکا اولوغ نیاز
قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

بند

شفاعتینگ همه امت لارده ظاهر | همه مقصد سنی ایمن کی اول آخر
خدا آینی صحیح قیلسه طاهر | کمیکلر دینکا شکر بو بولور ادکا فخر
قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

فانینگ اوتادی روح صاحب حب الدی | فیض دردیکا نینگ سنیکره الوردی
سوزی حاکم نور رونکا آشنا بولدی | بویلده ایوب یار صاحب دلی بولدی
قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

بند

تیشتی سینه مدینه بیت الور | تمام بیت اوستانی کوردوب تحسین
تیشتی دولت کا قلماشی هم جدید | کلمه سن بطلوم منقما کین مضطر
قولونی سن توتقیل کوزیکه یا رسول الله | مبشرا و نذیرا الله تو منوا بالله

مستزاد شریف

حبیا شکسته دلم مصطفی سن اوزنکا کیشم یوق | کدیار همنغزا بشر دنیا فوزکه کیشیم یوق
دستوم صاحب دعا دنیا اوزنکا کیشم یوق | کدیار یا رسول اکرام اوزنکا کیشیم یوق
خدا نظر بنده م رضا دنیا اوزنکا کیشم یوق | رسول اکرم من مصطفی اوزنکا کیشیم یوق

ایمان ایلکر جوهرنی بیشیم ذره کبی کانکدو
نور دینی نور کیتیب بوینده کوز یوبولغانکدو
کونکلی ریش سینه‌سی بیک جان اوزره کانکدو
نور دینی کاسی کافر خاک لار بولغانکده
خدانینک بنده‌سی بیر [illegible] اوزکه کیشیم یوق
رسول الله امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

قولونکنی عمل ایتکیل [illegible] کیل زحمت
مدام [illegible] زرین [illegible] وقتی
بهشتکا زور [illegible] کیک ملک [illegible]
قولونکنی قیلماغیل [illegible] بولغان بختی
خدانینک بنده‌سی [illegible] اوزکه کیشیم یوق
رسول الله امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

ابد [illegible] تمام عیب ظاهر
نبی [illegible] بولوب اولی حیدر [illegible]
قولونکنی [illegible] قیلمکین [illegible]
[illegible] اول آخر
خدانینک بنده‌سی [illegible] اوزکه کیشیم یوق
رسول الله امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

الهکا [illegible] بنده باشی
که [illegible] دولت [illegible] لانی

بولایکا [illegible] دوام [illegible] تی
قولونکنی قیلمه ضلالت [illegible]
خدانینک بنده‌سی [illegible] اوزکه کیشیم یوق
رسول الله امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

[illegible] وقت [illegible] دکا
ایت [illegible] تقویر [illegible] کا
[illegible] رحمت کا
[illegible] داغ [illegible] کا
خدانینک بنده‌سی [illegible] اوزکه کیشیم یوق
رسول الله امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

قولونکنی [illegible] ایماکم قیل
همه [illegible] غم قیل
[illegible] حقیقت کا قول [illegible] قیل
[illegible] اعظم قیل
خدانینک بنده‌سی [illegible] اوزکه کیشیم یوق
نبی امتی مصطفی دین اوزکه کیشیم یوق

بند

[illegible] قیل
مکمل [illegible] مسلمان قیل
بولوانکنه [illegible] قیل
خلقکا [illegible] قیل

خدا بنده و بر شرع باد دین او در که شرم توق   رسول الله ترا مصطفی دین او در که شرم توق

بند

مدام الم زده غرقه گناه شرب   شفاعت ایله سن بیش هم بالشرب
زبان نعتنگا آجز بو بستدر شرب   فاروق بولان یاد و دیوفد سیا شرب
خدا بنده و بر شرع باد دین که شیم لوق   رسول الله ترا مصطفی دین او در که شرم توق

مناقب چهار یار

زهی گلشن فیروزه منظر   منور شانند و خورشید انور
زهی سرو بلند باغ اخضر   زمین آسمان ایشان جمله یکسر
بگفتند بر حدیث روح پرور   سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر   عثمان حیدر

بند

ابوبکر است نور چشم باهم   عمر مقصود جانم درد ناکم
فتاده در ره عثمان چو خاکم   همیشه در ره حیدر هلاکم
گرفتار ساز کرده تیغ دین پاکم   سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر   عثمان حیدر

بند

ابوبکر آن امام پاک دین است   عمر شاه شه ملک یقین است
سوم عثمان شه روز زمین است   علی یعنی امیر المؤمنین است
مرا تا جان بود ورد من این است   سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر   عثمان حیدر

بند

منور چشم ما از روی ایشان   معطر جان ما از بوی ایشان
ندارم قبله جز کوی ایشان   بود محراب ما ابروی ایشان
دل ما مایل است با سوی ایشان   سرم خاک ره هر چار سرور

ابوبکر است

ابوبکر عمر — عثمان حیدر

بند

ابوبکر است پیر صفدر ایمان — عمر در چشم باشد نور عرفان
بروی هم نور شد از مهر عثمان — زبان گویا ز لطف شاه مردان
دل غمگین ما را شاد گردان — سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر — عثمان حیدر

بند

ابوبکر است شمع هر دو عالم — عمر شاه است نور چشم آدم
سیوم عثمان نبی را گشته محرم — چهارم مرتضی را شد مسلم
بگو کز نیستی بد بخت عالم — سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر — عثمان حیدر

بند

ابوبکر است یار غار مظهر — عمر از عدل از فیض است مهتر

سیوم عثمان که بود او تاج بر سر — چهارم مرتضی را دین پرور
ندارد بغض ایشان غیر کافر — سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر — عثمان حیدر

بند

ابوبکر است قاضی شریعت — عمر شاه است هادی طریقت
بود عثمان چو سر از حقیقت — علی مرتضی شاه بر رفعت
بجان گو که تو داری زینت ملت — سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر — عثمان حیدر

بند

ابوبکر است شمع دین احمد — عمر شاه است شرع محمد
سیوم عثمان بود زو شاه سرمد — علی آن صاحب تخت زبرجد
مراد عالم از آن جمع برآید — سرم خاک ره هر چار سرور
ابوبکر عمر — عثمان حیدر

همیشه در هوای اصحاب دارم
بغیر از مدح ایشان نیست کارم
ز جان و دل محب دوستدارم
ابوبکر عمر

هوای غیر شان در سر ندارم
همیشه مخلص هر چار یارم
سرم خاک ره هر چار سرور
عثمان حیدر

بند

یکی منظور چشم انس و جان است
تمام خلق در تحسین ایشان است
سوم شه بندهٔ امن امان است
ابوبکر عمر

غلام سنبل حسن ایشان است
همیشه در ره ورد زبان است
سرم خاک ره هر چار سرور
عثمان حیدر



بحث ایجاد صحبت مولانا مشفقی

آورده اند که روزی از روزها خاطر عبدالله خان از جانب مشفقی حزین و ملال آگنده گردیده میخواست که به بهانه او را کار کرده شید نابود سازد در این حالت مشفقی را طلبید غضب کرده گفت که ای شاعر بی‌دانشته تکیه سخن های بیهوده و شعرهای قبیح گفته فریب کرده انعام و جیبها را پر کرده تا حال از تو یکان کلمه سخن لطیف نشنیده ام اکنون نظم برای رضایت حضرت بیاور و الا دمت ببرم

میخواهم که پیاده بجلوس درآمده تا در ضمن محفوظه حضرت زرگو شده

در شأن جمیع پیغمبران و امامان منقبت را و اسیغر ما یک همت شان

لبان و فرمان روا این ما تقدم تا آن مشد درج باشد لیکن

اندکی توقف نموده ملاحظه نماید و باین که کلام معرع آن

بار بط و نا مناسب رفت پس از تشرات بعد اخواهم نمود گفته

چندی از بحران خود را فرمود که شمشیر های خود از نیام بر کشیده بر سر

و شمشیر و باید کرانه کتاب نموده ملاحظه نماید فوراً کردن او را به تیغ زنید

و چند دیگر کتاب را فرمود که هر حرفی که تفرقه کوید کتابت نماید که سوار شد

تفرقه با دیانه از غیب بیرون خود را مقرر کرده حضرت به از دیده

صمیم قلب کا حضرت به تفضل الهی آورده از هر فرو قطره های خون جاری کرده

بشب مستغرق شده تا به کتب چون شد حضرت بها والدین رفتی زمین

محمد که کاتبان کو نسخه لعنت نهان منظور نمود طلبیدی مطالعه

نموده کرده خود را لبیده شد ولغام خوبی لبیار نموده ...

[illegible]

مولانا [illegible]	بسم الله الرحمن الرحیم	شرح مثنوی

بسم الله [illegible] قول جان شنو دل‌ها

[illegible]

الرحمن الرحیم از در زبان والشود کو با

قدیم حرف قدیم ثبت فرد قادر یکتا

[illegible]

هزاران عالم از یک امر بنیاد از و پیدا

[illegible]

ز رو بار او چو عندلیب طوطی عنقا

[illegible]

بطرف مرغزار کوه و دشت و دامن صحرا

[illegible]

کرام را کرم فرمود از تشریف آن ما

[illegible]

چو وقت احمد کمین گرداز کمان و ستم

[illegible]

مرا انبیا تم خود ز مشرق کمال اعجاز ما پیدا

[illegible]

نماید شام را شکل فریب از غره غرا

[illegible]

برارد از ته خاکستر شب بیضا

[illegible]

عوض سبزه زرنگار صبح زاده فرقدنما

[illegible]

زغمزه او بتید از سر جادو شهلا

[illegible]

لب ز لعل خط از شک اندر سیم عنبر زنها

[illegible]

قو رکوی مرا ز لعل لبش الهدا قوجا

[illegible]

قلم زشب جدا [illegible] سخن گند ها

[illegible]

بخشم شوه خیر ساقی از لعل لبش صهبا

[illegible]

تو با خنده خورشید قبا در قمر سیما

[illegible]

[illegible] بسوند از مجاز [illegible]

۳۱

[illegible]

که نبود به عالم بود آوازه اشیا

۳۲

در ازل [illegible]

ور اندم [illegible] یک باب [illegible]

۳۵

[illegible]

نبود در کاینات [illegible] بود [illegible]

۳۶

[illegible]

که [illegible] سبحان الله [illegible]

۲۷

۳۳

تو مطلوب [illegible]

رسول [illegible] ادریس [illegible]

۳۴

[illegible]

ملک [illegible] فطرت [illegible] مقصد [illegible]

۳۴

[illegible]

[illegible]

۳۶

[illegible]

[illegible]

۲۸

۲۷

همه فرزند جان ... دارد ... [illegible]

ز دوران ... کار ... [illegible]

ابو بکر و عمر ... [illegible]

... عدل و علم ... [illegible]

ز باب چار کرن کوه ظاهر گشت در دنیا

۲۸

جمال لطف ... [illegible]

... [illegible]

ز ... نور ... روضه ... [illegible]

ز نور ... [illegible]

که نور علم را آغاز رموز غیب را دانا

۲۹

... [illegible]

... [illegible]

ز ... خامه ... [illegible]

... [illegible]

بمور سلطان ... شاهنشه والا

۳۰

... [illegible]

ز ... [illegible]

... [illegible]

نقش ... [illegible]

که هم اوج اقامت ... ارشاد ... [illegible]

۳۱

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

زهیبت فقر ... بیابد ... [illegible]

۳۲

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

در ... نابسید ... [illegible]

۳۳

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

که علم ذره دارد ... حکمت ... [illegible]

۳۴

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... طرهٔ ... دیده ... [illegible]

۳۵

[illegible]

کاو در هر قدم دو لابه خورد آب [illegible]

۳۷

[illegible]

که بر فار کشتی بهر سفر لعل و سپر و پا

۳۶

[illegible]

چو سیم قلب بشد کیمیای او [illegible]

۳۸

[illegible]

چو با با دخدا ابی نیاز [illegible] جا تنها

زلطفیان

۳۹

[illegible]

بهوا الهادی [illegible]

۴۱

[illegible]

قدم از فرق سر باید [illegible]

۴۰

[illegible]

که از سر کرم غفلت [illegible]

۴۲

[illegible]

که گفتار [illegible]

۴۳

[illegible]

[illegible]

که تا باشد هویدا از دلت اندوه سودا

۴۱

[illegible]

[illegible]

مهیا باش کار برآمد و زینت بازدا

۴۴

[illegible] فانی افتاده عالم

از آن کس دید [illegible]

تماشا یا کن دور و برش [illegible]

۴۵

اگر سلطنت ماندی سلیمان [illegible]

اگر با جود بماندی [illegible] حاتم

[illegible]

کجا شد بو البشر [illegible] آدم

جلیل [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]

۴۷

[illegible]

کجا شد شیث [illegible]

کجا شد نوح طوفان کجا شد کشتی دریا

۴۹

[illegible]

کجا شد صالح [illegible]

که قوم عاد را از خاک [illegible] فکندند از پا

۴۶

[illegible]

سلام آل [illegible]

کجا شد [illegible]

چه شد اسحاق و اسماعیل که بادوان کوه و سوا

۴۵

[illegible]

کجا شد یعقوب [illegible]

کجا شد صالح [illegible] که گر سبزه و مرغا

[illegible]

کجا شد ذو زبان المواعظ و حکمت لقمان

کجا شد یونس ماهی کجا شد مریم عیسا

[illegible]

کجا شد در یتیم و دگر آن کوه صفا

[illegible]

کجا شد ادریس یا یوشع ذوالکفل کو الیسا

[illegible]

زبور داود کو خضر کاو ذوالنون کو فارو ربنا

[illegible]

ارسطو کو سکندر کو کجا رفت جمشید دارا

[illegible]

کجا شد کیسه او انسیان جابر [illegible]

[illegible]

چه شد کیخسرو و گودرز کو رستم اژدرها

[illegible]

کجا شد اردشیر اردوان معد [illegible]

کجا شد [illegible]
[illegible]
کجا شد [illegible]

کجا شد شاه بهرام گور [illegible]

[illegible]
کجا شد [illegible]

چه شد بهرام چوبین [illegible] خاقان [illegible] آرا

[illegible]
کجا شد [illegible]

چه شد [illegible] گنبد والا

کجا شد [illegible]
کجا شد حمزه [illegible]

[illegible] کو [illegible] مسند [illegible]

کجا شد [illegible]
چه شد [illegible]

کجا شد [illegible]

کجا شد [illegible]
چه شد [illegible]

[illegible] پاره [illegible]

[illegible]
کجا شد [illegible]

کجا شد [illegible]

کجا شد [illegible]
کجا شد [illegible]

کجا شد [illegible] سلطان [illegible]

کجا شد تیمور

۶۷

[illegible]

ستهٔ ال درجهان آفرینا با نیست دریا

۶۸

[illegible]

گذر از لاوغوات کیر مکند ز انسیر الاک

۶۹

[illegible]

کجا نه خسرونت بسعادت بیغ غلغا

۷۰

[illegible]

بسر در سینه با جر بواد دیده زهرا

۷۱

[illegible]

زبان کو غنچه اولا لاک دو آه و اوچلد

۷۲

[illegible]

که فیاد دفتا زبرد فوراً نه گنبد خضرا

۷۳

[illegible]

که بود ر و معرفت از مایانمجوار دنیا

۷۴

[illegible]

بجا نه بازرد ز عالم ازاین بود

۷۷

[illegible]

کجا شد ظلمت سحر شکوه آن بیداد در سرها

۷۸

[illegible]

کجا شد شیخ صنعان سر نهاده بر در ترسا

۷۹

[illegible]

چه شد ذوالنون دیگر کجا شد حجر بن یلدا

۸۰

[illegible]

کجا شد وامق آن شد کشته از غم عذرا

۸۱

[illegible]

چه شد مجنون که بود در کوه و دشت واله

۸۲

[illegible]

دریغا جمله گردیدند در خاک سیه ماوا

۸۳

[illegible]

جهان زیر فتاده فرسوده قالبها

۸۴

[illegible]

نهان قامت لعل لب رخساره زیبا

٨٣

کجا شد عالم لعل یار و صورت کو

[illegible]

کجا شد نام محمود و [illegible]

کجا شد [illegible]

عطا و نغز او بهم داده ز استغنا

٨٤

چه شد سلطان حسین [illegible]

[illegible]

کجا شد [illegible]

[illegible]

کجا شد نمتر از ظهیر و سعدی دنیا

٨٥

[illegible]

[illegible]

در دنیا [illegible]

[illegible]

صفاها کجا رفت و شد خاقانه افزا

٨٦

کجا شد [illegible]

[illegible]

هستی [illegible] بوده [illegible]

[illegible]

همه نام آور شکل گشت در زمره ما

٨٧

کجا شد صاحب نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

کجا شد [illegible]

که بوده در غرب ملک او طرز شاها

٨٨

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اگر منشور جا بجا ده هندستان با جابجا

٨٩

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یقین دانسته آخر بقا نیست در دنیا

٩٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مدار در این سپهر قدر [illegible]

۱

[illegible] کامکار عالم آرا
[illegible] شرع و [illegible]
امیر عادل کامل [illegible] قدر [illegible]
محیط فضل و [illegible] خسرو [illegible]

بجود بخشش لطف عنایت بوده یکتا

۳

اگر تا ماه و خورشید [illegible] باشد
بقدر همت [illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]

همیشه نصرتش همراه دولت با هم فرمان بادا

۲

[illegible] فلک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مدار دین ابوالغازی شه منصور رهبر

۴

[illegible]
[illegible]
[illegible] طغرل
جم [illegible] فغفور قیصر [illegible]

که در بحر فضایل زبده اسکندر دانا

۵

طلب دارد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

روم در عالم بالا عجب بنود سبب آبا

۷

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جبین سایم زده رو بچه و از شرم خورشید در جا

۶

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

خوان مقصد نباشد هیچ در دنیا و در عقبی

۸

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که در جسم [illegible] کرده [illegible] روح افزا

۱۵۱

[illegible]

چه باشد در زبان با فاتحه یاد آوری مارا

تمت با فضل ملک [illegible]

زدست تیغ منقبر تمت

تمت تمت

تمت

چه باشد در زبان با فاتحه یاد آوری مارا

۹۹

[illegible]

۱۵۵

[illegible]

ای شهنشاهم

[illegible]

ای شهنشاه [illegible]

[illegible] آدم آتا

[illegible]

بیت

[illegible]

توبه قولونه ترلکدر بس نافع روز جزا

بیت

[illegible]

تا تن ناکسنکی قادرین تا کی قیلماکلکا یا

بیت

[illegible]

ایکی دنیاده اولور سنم آمین مشتها

بیت

[illegible]

غایب اولدی کوزی توشی بیلا حضرتکا تا الدرما

بیت

[illegible]

ایلدیم اول ایکی توشی قیلدر اقتدا

بیت

[illegible]

حضرت اول نوا ایدی انیره کیلدو دعا

بیت

[illegible]

کل ملکلار بولدیلار آمین کویب قیلدی دعا

بیت

[illegible]

بیتز حضرتلر کیمن هم نغمه بیت و حضرتا

۱۷۹

تا قیامت باقیدر کوزیم صعدا دولتی
کیم که اول در دودر بکا ادریم الدر خرتی
رحمة للعالمین شأنندن انک آیتی
شکر کیم مخصص اولدی اوبنده نیم قطرتی

کردغاک رو فیه دیدی کا قبلکلبن الوطیا

۱۵۱

[illegible]

دیکا یادر اسن محیح و قر الطبا زیکا یسمنا

[illegible]

قیو نردمن شیدی اراق نیکا یسمنا

[illegible]

۱۵۲

یاسینیکا صراور ال ایه کهر ایکا یسلمنا

همه قو تقار ورلفکره دیکا یسلمنا

[illegible]

هم محتاج اولدو خشیر وه دیده ایکا یسلمنا

بو نکلنه بینیکا نور رت ایکا یسلمنا

ب

فروغ مهر رخک حجاب ایله بسته دور

مبارک اولسون ... اولوب ...

قبول ایتمز ... ترحم ...

سنک ... بیرم ...

اولوردی قبر مأمنک ضعف ناتوانیکا ایلمنا

ب

بو اولدی ... زلفک ... یکانه ...

تمام ... ایل ...

... خلوت ... ایچره ...

قیلدی تازه نیاز لطف گفتارینکا همنا

ب

... اولوب ... ایلکا ...

اولوب ... ...

نیچه ... فضل ... ایلکا ...

تبسم ... اولدی ...

باتمازدی بو یدی بو سر اسرارینکا ایلمنا

ب

کوزیم ... ...

تمام ... سو ...

... ...

... ...

دیکا یلدی اصل بغیر مختصر شغی ... یلمنا

غزلیات حرف الراء

عشق ... اعتبار

... ...

احباب ... اعتبار

وصل ... اعتبار

فاضل ادلا ایکو کل بهار اینکا فرزند اعتبار

ب

وصل ... ...

قصه ... ...

هر ... ...

... ...

سر مخفی اینتمالکیلکده وصف اعتبار

ب

... ...

... ...

... ...

نظر ... ...

اصلا موافق ایلکده انصاف دنیاده اعتبار

ب

... ...

... ...

... ...

... ...

خوب لار دین بیشتدلار کا مرادت اعتبار

[illegible]

گه بجای باده اوزومه [illegible]

[illegible]

رحم قیلمز فلک [illegible] عادت [illegible]

[illegible]

بو طریق ایچره [illegible]

[illegible]

[illegible] شبنم گلها [illegible]

[illegible]

همین دانم که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهشت [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۷

ز زلف تو الفت ... یار لب لعل یار
... [illegible]

جفاده چرخ ... آگاه گشتم
... [illegible]

گل ز شاخ ... شبنم ... باغ ...

... [illegible]

فغان از دست ... از قدرت یار جدا گشتم

... [illegible]

گل ز دو ... آید دوری از ... باغ ...

... [illegible]

که از ... سرو ... قامت یار جدا گشتم

۱۰۸

... [illegible]

که در بازار ... ز ... یک ... جدا گشتم

... [illegible]

که مجنون ... ز دیدار وفادارم جدا گشتم

... [illegible]

ز بس بودن ... اغیارم جدا گشتم

... [illegible]

به ره آوردی ... ز ... یار جدا گشتم

مخمس

[illegible]

[illegible]

اینهمه خوبان دیده‌ام مثل تو ندیده

بند

[illegible]

[illegible]

فریاد از من زرگس نقاب کشیده

بند

[illegible]

[illegible]

گر کسی من آلوده یوسف ندیده

بند

[illegible]

[illegible]

برگشته‌ام که دولت آهوی رسیده

بند

[illegible]

[illegible]

خسرو بهمین عمر نصیحت نشنیده

بند

[illegible]

[illegible]

در دیده تا چید و در دوام جهد فتاده‌ایم

مخمس

[illegible]

[illegible]

در ... زبخ جهد فتاده‌ایم

بند

[illegible]

[illegible]

زین بیت ... فتاده‌ایم

[illegible]

ما در پی شهر [illegible] مشکل گرفتار افتاده ایم

[illegible]

خال ده کشیم چنین بلا دنیا افتاده ایم

[illegible]

مشکل دانه در میان [illegible] افتاده ایم

[illegible]

در میان ابند و کافر ما فریب افتاده ایم

[illegible]

خام [illegible] تبدیل [illegible] اوزده خوب من کبابیم

[illegible]

منکا [illegible] فطرت ابیم

[illegible]

بیلیک از لف عنبر [illegible] مشکل طناب ابیم

[illegible]

نگاهم [illegible] افطی در خوب ناب ابیم

وفاداوس

بند

بار [illegible] قدر [illegible] قیل [illegible]
[illegible]

بن اولدم لال ایا بلمادم [illegible]

بند

[illegible]

نکاهم قتیل اولوب غمزهٔ [illegible] حجاب ایلدب

بند

[illegible]

الحمد [illegible] بوز نوز [illegible]

بند

[illegible]

سیر اولور [illegible] کیم لطف [illegible]

بند

[illegible]

نوا ایله دکیا یارنا روز محشر ترک خواب ایلدب

بند

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ الیم

بند

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ الیم

بند

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ الیم

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ دلبر

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ دلبر

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ دلبر

[illegible]

رحم ایله سینم اوزره داغ اوزره داغ دلبر

تخمیس غزل [illegible]

با جمال جلوه [illegible]

[illegible]

بر رخ نظاره یار الله نغز خوش صفا

[illegible]

غمزه‌ات [illegible] از جلوه [illegible] ادا

[illegible]

در [illegible] صدا

[illegible]

مانده [illegible]

بند

بیکجب بر سر بندد از او دل افتاده را
افسر از نقش قدم سر کردم آن آواره را
دیده کرد [illegible] بیچاره را
لطف او [illegible] نظاره را

در دکان دیده [illegible] از نمک پر دلها

بند

[illegible] زنم
[illegible] مردم [illegible]
[illegible] زنم
[illegible] زنم

فنچه [illegible] از خلب قبا

بند

ای [illegible] از جمال [illegible] خود بجو
زد دل [illegible] بلبل نالیده [illegible] بجو
همچو [illegible] سر [illegible] بجو
همچو [illegible] بجو

همچو کامل [illegible] باغ [illegible]

بند

[illegible] بشکند
کاکل [illegible] بشکند
[illegible] بشکند
[illegible] بشکند

بسد [illegible] کرد [illegible] آینه دل [illegible]

بند

نغمه [illegible] زند
[illegible] زند
[illegible] زند
آواز [illegible] زند

سوختم چند [illegible] کلستم [illegible]

بند

جلوه [illegible] سمن
[illegible]
[illegible] تن
[illegible]

در [illegible] از [illegible] ها

بند

[illegible] ناز
دیده [illegible] ناز
خورده [illegible] ناز
بسته [illegible] ناز

خفته در [illegible] بقا

بند

[illegible] نقاب
[illegible] نقاب
[illegible] نقاب
هرکجا [illegible] نقاب

[illegible] کوچه ها

بند

کی هیچ ابر نیست و نه از باران [illegible]

طولیا به چشم دل از رضای [illegible] ابر [illegible]

[illegible] بر سر [illegible]

[illegible] انجمن دل [illegible]

تا کی ابرو از کین دیده دل از دیده عا

بند

زلف شد نال [illegible] بر [illegible]

[illegible]

[illegible]

قدش سرکار برابر چمن سر بر کشیده

مخمس

سر بسر [illegible]

بجز تو [illegible] از دنیا [illegible]

شکل تو خوش لطافت از [illegible]

وصف جمال خوب [illegible]

[illegible]

هر دو کمان ابرو چون ماه نو خمیده

بند

دیدم [illegible] حلقه

[illegible] حلقه

چیده [illegible] حلقه

زلفش [illegible]

چشمان او خمارش چون آهو رمیده

بند

اندر جهان [illegible] زخ [illegible]

[illegible] گاهی

[illegible] تو [illegible]

[illegible] چمن [illegible]

جانم فدا از زبان ای نور هر دو دیده

[illegible]

[illegible] دلدار لار

[illegible] لار

[illegible] لار

[illegible] باغ [illegible] لار

نه رقیب را لادو و نه [illegible] لار

بند

[illegible] ماننده نو [illegible]

[illegible]

[illegible] لاله [illegible]

[illegible]

آب از دو دیده رفته چون از جان کشیده

بند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جلوه دار لار و جلوه دار لار

بر باغ قیلوب لعلی سودالالار
اتار غمزه اوقین قاشین یالالار
چون قتل ایتماکا چشم شهلالار
قیلیب جهان رعنالالار

ستمکارلار دور ستمکارلار

قیلب غنچه سینه جگر پاره لار
بالیلب لار غمزه اوقی یاره لار
بو بیکاغ ایتیب اینکان ازدنالالار
قیلور مولالار دور چاره لار

دل آزارلار دور دل آزارلار

خوداراکیتیب ایتکوزلار بنده و بی
جیله کزب ایتیب داداولوب نیده
یوزنی الله اکل سیرا قلیب ده ی
اول کیوزدلی غنچه سر بنده

نه کفتارلار دور نه کفتارلار

کوزدن ای اکلارینی اراییدیم ایدیکان
قتیغ ای قاش اقلی تیخیغ ایدیکان
نعیم بیر بیرغم ایدیکان
ستم ارزه ره دم ایدیکان

جفاکارلار دور جفاکارلار

۱۲۱

بیل نکیل اولدور اولار اینیبغ ناکتیب
اولوب قیلیب اندیشه یا باکتیب
جفا تیغین وا لیلار حالاتیب
بو کیکلیکغه اسیب

بوخونخوارلار دور بوخونخوارلار

قدین قاشین کیکلاری زنخدان
ولیکن غمزه اوقین تیغی ایدغان
جگر باره لعل ایزدا ایدغان
بیچاره کونکل ایدغان

دل افکارلار دور دل افکارلار

باتور لار ایا تیبیکا نیکه بانور ابدا
قر یا دوب آه اوروب سکیب ایدا
ایا سیز قاقا قیلیب لار بغری دور دا
نه سینه بیلار غم

کرفتارلار دور کرفتارلار

توکول لیبلان تیغ بغا دور قی
ایرمال سیر ایدب ایرا بی
زمانه سکابو لبا
قیلیب جفا

نه دلدارلار دور نه دلدارلار

۱۲۲

بیت

نیاز اهلیله [illegible] اوروب هم

[illegible] نیاز [illegible] هم

[illegible] تیغ [illegible] هم

[illegible] اولدوروب هم

بو لاعارلار دور بو لاعارلار

بیت

[illegible] یارلر [illegible] دریغ

[illegible] دریغ

[illegible] دریغ

[illegible] دریغ

وفادارلار دور وفادارلار

بیت

[illegible] کوکل [illegible]

[illegible] بیلدوروب

[illegible] اوروب

[illegible] اقبال [illegible]

شه عیارلار دور شه عیارلار

بیت

[illegible] حال

[illegible] لار حال

[illegible]

[illegible] حال

عجب یارلار دور عجب لار ب ٣

بیت

[illegible] ای بس

[illegible] اوس

[illegible] حریص

[illegible]

بو اغیارلار دور بو اغیارلار

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر شرار کیم اولور اول [illegible] طلوع [illegible]

مخمس نوایی

[illegible] جدا

[illegible] جدا

[illegible] جدا

[illegible] جدا

ایلدی [illegible] غزل شاه [illegible] جدا

بیت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جسم [illegible]

قیلغالی [illegible]

[illegible]

ایلدکیل جانا ذرین صبر اقیلغو بجز جانا سیمدین صبرا

قیلغو دیکلدور صبح اما شمع شبستانیه صبرا

[illegible]

یار تا سیندن صبر ایجاد قیلغوندیر صبرا

بولماغوسی بر [illegible] کیم زنده سلطانیدین صبرا

[illegible]

لاله یر لاله یسل اوداغ ایکیسی شان قیل

داغ [illegible] داغ [illegible] مشهد [illegible] قیل

[illegible]

[illegible] لاله قیز [illegible] قیل

بو بیتده [illegible] تذکر شاه [illegible] قیل

بیت

قنوان البوم [illegible] ٭ قیل اوب اوغوز
اوبردلو [illegible] ٭ باشنه [illegible]

بزم ایچره [illegible] ٭ [illegible] جام
قیل [illegible] ٭ قلدر باده [illegible]

اولادکیب غزلده ٭ زیبا کلبنله قیل

بیت

[illegible] اوب اولان ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
فضیلیم [illegible] ٭ [illegible] بولان دم

کر خاک پای کورکا ٭ بستر سلیمان قیل

بیت

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

بر قدح چکدم ٭ زهد ذکر [illegible] قیل

[illegible]

بو [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

توتقوب کلبرک [illegible] اوزره [illegible]

بیت

[illegible] ٭ [illegible]
نام [illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

بو اوب [illegible] ایسنبل ایکی ٭ [illegible] شکفته و لم

بیت

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

چیلادلمام [illegible] کوزه [illegible]

بیت

عشق [illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

ای حرمان غنچه [illegible] کلبرکه دور [illegible] کاله

بیت

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

[illegible] ٭ [illegible]
[illegible]

نه دیب [illegible] محبت رقیب [illegible]

۱۲۹

[illegible]

شعاع خط نیکه باوزره اتوم علم چکر

[illegible]

فلک نام اوزره خورشید زر حل دیسم چکر

[illegible]

مذهب لازن ابریز فلک طاوس حرم چکتی

[illegible]

برهار دیر اوینده اهک صنم چکتی

قلیب

[illegible]

مغنی زرکانم اوزره زر دیم چکی

[illegible]

انکا اوزر قمر انکارن اوزنکه کانتی جدوم چکی

[illegible]

بو ملک شام بحر ابر سنزه الحق بو زنو ناغنیم چکتی

[illegible]

صبوحه جان کلیدر اجابتله دعیدم چکی

۱۳۱

[illegible]

بمانه یقیده ما قدر پنجهٔ جام الم چکی

[illegible]

زید ونس [illegible] اوزره بزم توزده جام چکی

[illegible]

یوزنسون فراقنه تو بیر ششتی الغم چکی

[illegible]

بعاقلبیده [illegible] مالک عدم چکی

۱۳۲

[illegible]

کم اولدی [illegible] الا زرقدم چکی

[illegible]

دساغ اوزره کوزدرنیزه [illegible]

[illegible]

زلفن [illegible] اولور [illegible]

[illegible]

تو توبی فلکونه [illegible]

[illegible]

نازکلیکده ... لار اودر قیم اورنکلار شیرد قیلمش

[illegible]

کور محبت صبحی ... قالو نیم شام ... سنجابنک

[illegible]

دوبار کوکلوم ... کیم اوبلا اوز ... قیلمش

[illegible]

جوانفیات ... اولاکدکه ... سیتانک

[illegible]

مقصود قیلدی جانانه قوشین چشم ادر صیاد ملک

[illegible]

بمان کوز نکنک جادوسی ... اکوز نکل حکمی الکی قوبدی

[illegible]

دیگ مطلع و مه ... قانسنک ... فنا ...

[illegible]

کیم اول کوکدن کیشور دزدم ... ا

[illegible]

قبلنه کوکب شهدار قسمی بولدی بلنمشدر

[illegible]

کدا ایکن قسمنده الف کوزه و قدن بری قیلمشدر

[illegible]

نکان نوبولی بندن فخر ... فلن ... بلنمشدر

[illegible]

کتابتدن دهر الاوصاف بحر ایدی ... قیلمشدر

[illegible]

قوندن ... خطلا قیدیله زر ادندن بلمشدر

[illegible]

خصوصا الفرز نادر ... بوتو ... قیلمشدر

[illegible]

کوردن ... بکنم ... قیلمشدر

[illegible]

زرفلکه نه قور کبنده بو تو قورکبند جزا

ولە

[illegible]

ملک رعنا الا زبنب جهه سعود وضع ده ابسا

ولە

[illegible]

[illegible]

ولە

[illegible]

[illegible]

ولە

[illegible]

[illegible]

ولە

[illegible]

خود بیلکم کامم اولدم دار یخ اولوب سیدا

ولە

[illegible]

[illegible]

ولە

[illegible]

[illegible]

ولە

[illegible]

[illegible]

بند

[illegible]

ایلدی اقلیمی آباد و غربت دولت آباد

بند

[illegible]

عرب و عجم ایلدی تسخیر شمشیر فولاد

بند

[illegible]

بحق [illegible]

کوردی غم ابنیت فخر اصحاب

بند

[illegible] رسول خدا

سید ابرار [illegible] المصطفی

[illegible]

عارف [illegible]

صل علی سیدنا المصطفی

مجلس عالم ایدن شمع هدا

بند

ای نیرهٔ نعمت عالی جناب

[illegible]

لطف ایله آل [illegible]

صل علی سیدنا المصطفی

برکوزوم آن کوکلنکا صفا

بند

سید لولاک [illegible]

بنده [illegible]

هاشمی مکی [illegible] لقب

صل علی سیدنا المصطفی

برگچه‌ده باغ [illegible] علا

بند

هم اوزی [illegible]

خاک و [illegible]

نبی [illegible]

صل علی سیدنا المصطفی

هم اوزی محبوب محب خدا

بند

[illegible]

عقل [illegible]

[illegible]

صل علی سیدنا المصطفی

اول نور دین نور آلور ارض سما

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

آل محمّد دور رسول خدا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

میوهٔ مقصودهٔ باغ هدا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

قرّهٔ حضرت آدم آتا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

طایر اوج همه انبیا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

معجزه پر قوّت هر انبیا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

آل واصحابه همه نور هدا

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

روضهٔ پاکیله سی قبله نما

بیت

[illegible]

صلّ علی سیّدنا المصطفی

آیینهٔ مهر مجرّد ظلمت نما

گفت شیخ هر چند که چار ارود

کرده بهر جشنه عاب ارود

یک شب هوید بیکار و وار ارود

صل علی و سید المصطفی

امت سرگشته بیکار رهنما



ل | بحر طویل حضرت خواجه | ۸

همه زنان سلطان ز ما غریب بیدل ز سر سنگ عقیم کریان
ز سموم آه بریان ز دل اسیر دردم ز رخ خوبش زردم بفراق دوش خبردم
بفلک رسیده کردم به بت ستمگر رخطی بجناب او برطی بشب فلاور زمین
به شور دیر غم هجر باز گوید به وصد نیاز گوید به مسکین راز گوید
همه شور راز گوید که اسیر محبت او بجفا و کلفت تو کمند لطف تو
ز نیت بوی قرارش نه برد ز جنابش ز سر سنگ شش قطار شر
همه لطف در کنارش چه شود ز مهر تا بکمال دلستانم به تبسم نهانم
خواهد شعر زمانم نظری بمردم نفعان زمکان دلم
ز سر بعشق زود رسیدی که تو ازین بیر که بجا
ابعد ما

ریش لک بادشاهی بعنایت الطف که ز ماه تا بماهی همه صید هند کواهی
تو سزاوار خود جاهی چه شود با بتحمل بکمال الطف ایکل عطار فیق بین
همه عمر در تنزل که خسته ادا دیده بنگاه کاه کاهی بکلام صدم بسجو نقش تا
ز بهر فناده باشم همه خویش داده باشم نظر کشاده باشم بر رخ
عاشق فریب بعد تمام زینت بلا خسته تا نبیت غم هجر فرو شد
خود را ز سر هم بفروشد همه دل الشم جنون شد ز فراق نو جوانم
ز موز گشته دل بر نمه دل بستانم بغضب بلکه جانی
صنم هلال ابرو بت سر قد دلجو شده ام
اسیر کمو جو نغمه شیرین بکلمر ز
ز نظرم نهن کرد را
ز رقیب دلو سیرت تو طمع مکن بصیرت بجمال حسن سیرت بعذار مجو نشرت
ما خسته حیرت چو سکان به رخ نهاده رخ خود بجان داده ز دو دیده
خون فتاده ز عدو بروش فتاده تو بغیر کشته هم به روز شاد خرم

مرا تو هستی جانم ؛ ز هجوم لشکر غم ؛ نه بجای بود توانم ؛ نه بسر بود روانم ؛ نه غلط که

زنده مانم ؛ گر به یوسف استخوانم ؛ دو هزار جسم جانم ؛ بفدای تار مویت

بدو زلف مشکبویت ؛ بشمیم عطر خویت ؛ بغبار خاک کویت ؛ منم چنین

آرزویت ؛ جگر کباب دارم ؛ غم بی‌حساب دارم ؛ بدن خراب دارم ؛ ز فراق

تاب دارم ؛ همه دم عذاب دارم ؛ چه شود که رحم آری ؛ نظری بکار ... همه کام

یاری ز یکان خود شماری ؛ که تو پادشاه مستمندانی ؛ ز ابر رحمت ما بحران

دل خویش شاد گردانم ؛ بتو بشکرم

پنهان ز چرخ دنیا دوران

بگذارم ز خویش ناهم

الا ای شهسوار حجی ؛ ... ؛ ز ... عوقب ؛ که بیان کند

مراتب ؛ ز لطیف شعر او ؛ ز شریف شعر او ؛ ز وصل که هر او

دل تخت دبرادو ؛ نه زبت گل سرشته ؛ همه جان دل سرشته ؛ بدعای

دو فرشته ؛ بسجاک در نوشته ؛ که بگوده امانش ز ستارهٔ ذالشر

ز همه بلا رهانش ؛ بحق جمال احمد ؛ بشمائل محمد ؛ بجمال ذات بی‌حد ؛ که مرا که چه گشتنم

بلد ؛ بکجی هوا بد ورد ؛ ز حریم مذهب طی ؛ گل صاف شرع طی ؛ ببت سیم غبغب طی

بغم گرک طی ؛ بدلم قرار ندارد ؛ رخ خود عیان ندارد ؛ بکفش کمان ندارد

تن خسته جان ندارد ؛ ز جفا و جور خوبان

چه دوا کنم چه درمان ؛ بکجا روم ز حرمان

بگذاریم از غم ؛ بکرم جان بهران

مدد کند خدا را

چه قیامت است جانا ؛ ز همه بلا رهانا ؛ که دل است عدست ؛ همه شب و روز

ز تحیر خودت ؛ ز خودم خبر نباشد ؛ غم با دو سر نباشد ؛ که از این بتر نباشد

که از او اثر نباشد ؛ منه سر کجا است جیم ؛ مگر از صدا جیم ؛ گل با صفا جیم

همه مدعات جیم ؛ چه شنیده ز عاشق ؛ که رسیده ز عاشق ؛ که تو دیده

بعاشق ؛ که بریده بعاشق ؛ ز کرم ز رحم گشته ؛ ... گشته ؛ بدلم ... گشته

بجدا نظر گشته ؛ که بجان رسید کارم ؛ ز تو دور خار زارم ؛ ...

زحیات گر تمامم * ز دهنت طمع ندارم * که کنی ذلیل خارم * بوصال همدمم شو
بخیال محرمم شو * بت شوخ مهوشم شو * صنم ستمگرم شو * ز چه بیقرار خود را
دل انتظار خود را * کشتی فگار خود را * به بلا فکار خود را

صنما عذار خود را

که بعاشقان نمودی

رخ همچو ماه تابان * ز مه رکد اشابان * ز غم تو جان شتابان * غرض از
همه تو بودی * که از جبین گشودی * گره تا کنم بجودی * سر مه نجاک سودی
زکمند لیف چین * ز خرام خوب آیین * خلل فتاده در دین * که هزار
جان شیرین * بفدای لعل نوشین * بدل خراب محزون * جگر کباب مجنون
همه لبراهش موزون * ز غم تو غرقه در خون * بچمان خرام کوثر * گل لاله
روت بیند * چو بنفشه سوت بیند * گل سرخ بوت چیند * همه گه بخون
نشیند * ز چمان روز شنبه * که رود ز خویش بلبل * فکند نظر با آن گل
چو بو بیند نسیم کاکل * بهوای شیشه مل * رود آب رخ قلقل * الا ای نگار رعنا

بچمان روز

بچمان روبرو شو * بهوای آن نگارو * رود آب از لب جو * بخیال چشم ابرو
بقد از قنبل رو * رود ز خویش آهو * چو بو بیند نسیم خوشش * ملکت صید دلکش

فلک ار فتد ز پاشش * ز رخ تو ار بپوشش

دل ما قد آتش کش * که بطعنه دل ما * شوی کجا

فسرده دل ما را

دل عالمی بسوزی * بشارت رفوزی * شود اگر بار روزی * جگرم
بتیر دوزی * که ز هجر ظلم بر شو * بلطف به رشو * مهم تو نشر شو
ز همه شیر فروشند * همه با سبو فروشند * که اسیر خشم گوشند * که تو با
قامت رطب * شعر رم سمند رطب * تو لب شراب در دل ار طب * که کنی مشر طب * بجا
جور خو کنی * تو ز خشم دل و ضو کنی * سر خود بسر را فرو کنی * بدو ابرو م
تو دو کنی * طلب از آن و کشم * بمراد و سیر سایم * ز خود تر از بام * بجود
تر انعام * چو در بانه از نشان آغم * بگر غم گوئت جانم * که اگر در نیم مجازی
کنی تو عشق بازی * چو بجوش هم و سینا ز * تو ز تغم غازی * شنو ی
دلنواز

چو تا بنشنم بسوزی که باه لب روزی

چو عذار بر فروزی

تو ازین چه سود داری به همه نمود داری ٭ چو سپر زدود داری ز نهیب کوشت ایم

به فغان داد خواهم بحیات جونت ناهم ٭ رخ زرد شد گواهم که بسم نجوق دورم

همه محنت است دردم بجمال رنگ زردم ٭ بخیال در نبردم بسر راه یار گیرم

نفسی قرار گیرم دل و جان نثار گیرم ٭ بغمش کنار گیرم ره شهسوار گیرم

بسر خود نهم جانش باجابت دعاش ٭ ز جلال کبریائش طلبم بود لقائش

دل دیده کین برانش که بدین بهانه آید ٭ بهر فسانه آید بعیش [illegible]

بت شوخ مهوش [illegible] صنم پری وش [illegible] ٭ دل از آتش [illegible] مرصاف [illegible]

بشر بهی خوش [illegible] ٭ بنیک کشش [illegible] ز فراق او هر دم

بغم تو جان سپردم الف کوی بروز روز وصال

[illegible] نخوردم بتو [illegible] که [illegible] مدارا

[illegible] شب [illegible] که رسانده [illegible] ز قدوم [illegible] سعیدم بوفا [illegible] سعیدم

بکنم ترا شهیدم چو ملامت تو را شنیدم ٭ دل اگر بجوش آمد بسر ملامتوش آمد

دو از این بسر روش آمد جگرم بجوش آمد ٭ بدلم بجوش آمد بتو هوش جان تصدق

همه خانمان تصدق همه جهان تصدق ٭ بتو هستوان تصدق که تو هم قرار جانی

بت تو زنده کانی همه کی شود نمانی تو اگر زنده مانی ٭ بکن آنچه بستوانی ز نشاط

کام رانی که جهان بقا ندارد ٭ بکس وفا ندارد ٭ رخ او صفا ندارد

بجز از جفا ندارد تو ازین غرور بگذر ٭ بسر قبور بگذر ٭ دل ناصبور بگذر

به بهشت حور بگذر که تو باشد و بهفته ٭ گل نو رسی شکفته بتو گفته ام

نهفته همه کوهرم نسفته ٭ که قوام آتش کشته ٭ بدر و سر دل [illegible]

رخ ماه را نما کسته همه لطف [illegible] کشته دل انجام [illegible]

که نسیم صبح کاهی

به پیام آشنایی بسلام با وفایی ٭ بکلام [illegible] باز ادت خریدانت

بسیار رحم بر انته به نزار اسیرانته ٭ بسواد زلف پیچانته که مرا [illegible]

[illegible] بنما بدو بت وصل ٭ که ز درد عشق [illegible] دل ٭ تو [illegible]

نه بخویشتن قبالی ز لطافت شمایل هنرم همه عیوب شد چو علم ز غضب
خوش شد * تو گلفنه که چون شد بت شوخ بی وفایی * برقیب
آشنایی * ز پی سر خود چه آیی * به بدم بلایی * تو مگو چنین چرایی
ز گناه شو گذر کن * ز دعای بد حذر کن * تن غیر را سپر کن * که جفات
بسر عاشق * ز همه بسیر عاشق * تو مه منیر عاشق * بجهان

نشنیده کس دلم بدست سنگین چو چنین
بنشست مسکنم شو بکنار تو بوفا
خوام به تکلم اکنون بسلام تو بنوازم
بنوازند آشنا را

دل دردمند حافظ * تن مستمند حافظ * تو بیار چند حافظ *
که همه چنین چرایی * که به تو رسیدم ای بها * بخدا اگر بمیرم * ز در تو در نمیرم
غم تو بت دستگیرم * بکنار گیرم ای بدرم * که اگر نظر به تیرم * ز در تو
نگذرم * بطلوع عارض گل * ز سر شکسته چشم ببین * بکمند زلف سنبل

بشکنج

بشکنج تاب کاکل * به تحمل تغافل * ز ره شب عشق هستم * بغم تو پای بستم *
چو رفت دین ز دستم * بخدا صنم پرستم * ز خیال قامت تو * همه
لطافت تو * که همه سعادت تو * بوفا نه عادت تو * چه شود که دم بکش *
بعلم هم کلام بزن * شه بلبلنام بزن * نه رقیق عام بزن * که ز رشک
جان سپارم * که با آن جهان خرامم * چو سپر تو بخرامم * ز جفا فغان برآرم
که خوش آمدی نگارم * بهزار بیدل خود * به تراب بلبل خود * بنگار آن گل خود
بکن سنبل خود * که جهان شود معطر * ز شمیم عود عنبر * که جیاب بار دیگر
بت شود میسر * ز ذوق روزگارش دل دردمند محزون *

که ز هجر لب پر خون

چه شود اگر دو اشکم * ز طبیب شفا لبش * ز ره صبح جان نوازش *
بجمال مه لقایش * که رفت عقل و هوشم * تب دی در خروشم * چه شود
به وشتم نفس فرخوشم * ز قماع بیقراری * ز هجوم انتظاری
همه خط اشکباری * چو نبود غمگساری * که در دیار کویم * غم صد هزار کویم

بهمان نگار گویم چو شود دو چار گویم ز دو چشم پر خمار گویم بدو زلف
مشکبارت ز مزار سبزوارت صنم عذارت دل دین
نمود غارت لب لعل شکرینت رخ تازه آفرینت
قد سرو دلکشینت ز رقیب بدترینت چو کسی زمین نشینت
بهمان نگار گفتم بدل فگار گفتم غم صد هزار گفتم طلبم برار گفتم
چو رسید یار گفتم بخدا اگر چه ده ز هزار جام جم به بخشید انوری

نرسیده لب باو همه که بنیم همه مجنون را
ز وصال چو نبود بهره چو بدیده سر
به شود ذی ملا دو رکجو
بکنی بوصل ما را

بهزار سعی توجه بدل آن خیال کردم طلب وصال کردم بزبان لال کردم
چو گدا سوال کردم ز تراب خواجه حافظ بجناب خواجه حافظ ز جواب
خواجه حافظ بخط خواجه حافظ ره دانشم نمودند همه نکته دان

دلبودند دو فن را گشودند بهمین نوا ستودند که چو کمترین بابا
تو ز خوشه چین ماها بدعا رونق ماها چو رسید این خطابم بنمود
ره صوابم طرف تو ز خوشابم بشرف افق بم قلمم از آن زمان شد
رقمم همه زبان شد چو دوات خون فشان شد ورقم سپید از آن شد
ز شرر هنر نشان شد بجلال ذوالجلالی بکمال لایزالی ز زبان بی مقالی
ز غریب خسته حالی ز شرر بعید عار سالی که دعای صبحگاهی ز صمیم قلب آهی
زبان عذر خواهی گذرد ز پادشاهی بعنایت الهی سپر فاخر شد
شکسته دهن دو لب بسته دل ناامید گشته خسته بدعا دو دست بسته
بصفای غازیانت بوفای عاشقانت بصدای بیدلانت
بنوای بیدلانت بشفاعت محمد بسجادت محمد بگذار جرم این
شده روسیه شوخی بغرق ورکشاکش ز شرار دل در آتش
بده از بد نجاتش که شوخ سبت کاشر ز نگار مهر فاشر
بضمیر دل ملاشر ز جواب کف بکشر که ز هجرت محمد

بهزار و نه صد و چهار و دو کی از عدد بحساب حرف ابجد زمان آکوم
رقعه شد بسبب لبعض یاران اکرم خطا و نقصانی
شده بت عفو و از آنکه دعا مستدعی است
اثر کند شما را



ای صبا ایلکور اول غنچه قامت شمشادغه کوز بر جانیمه صیادغه
اوز قاتق جلادغه بشی ظلم ایله بیدادغه اینکلیکی بیکار ...
بر نشتر فولادغه بشر بولمک ملک یا که پریزادغه قایتی کونکلی ...
جور غه معتادغه توزوغ کونکلیم لطف بیلان ایلا امکان شادغه
شاه نیکم ملکیم رعیت قیلماقین آبادغه بو جالتر ...
... قیلای شرح ایلا ... من تیکیم ... اوتیدمیم ...

اتدادغه فراق اهل جفا و قیلدر بار شیم اوزره هم باغدوق
جانانغه تنه قیلیبانغه اوزکه که همدم بولوبان شمع جمال بیل
حیث اوتمینی یار و توبان خسته قولین بو قیامکان فاقتر اوقیتغه



نیگان اوچرادی ربربر بخون جفاجو یولدوزی توبالاری اتی
کوزلاری شهد ای لعلی لبل شکر کفتار سوزی نطق مسیحا
قد سرو ایله ... ادیبا تیبال توننی کلکونی ایتسیبان
جلوه داطاوس خرامان قد گل غنچه لذن قاشی فتنه
دوران لب دوری چشمه حیوان خط دور مهر کیاهی که اول چشم
نیک اطرافیده دور سبزه منور اوز حسن اهلیغه سرور
سوزی دوری شهد ایله شکر ... بشوخ ستمکار قولیده
خنجر الیبان اینه مرکیلیبان قاشیمه بر آفت جانیکی تکلم بیله
غوغا قیامت ... یولدوزی ... جهان

سراسیمه قیلیب فهم خرد عقل آلیب جانیغه جنون وحشتی را
قیلدی رقلندرنه قیلای راه کوزی بیلدی جدغه

هوس ایتدیم که کورای دنیانی قبا بولالادیم همه کیمال
سنالیم انکا صدقه قیلالادیم نیه مجنونکی اول لیلی
صنم شوقیده اهر یان یوکورالادیم بو جان خسته
کونکل داغیده مرهم تیلایان شاد اولالادیم
نچه کیم فکر و خیال ایله اننک وصلیغا یاری دیم یارو دو
شمع جمالینی انکار وانه بولالادیم نظر ایتدیم
شهر و لحسته اننک آتش رخساریغه

کیم بو حالتده ایدیم ست ناکاه بر جره نه لب ایتکل
عشوه لیک مو میان جلوه بیلدین نازایله آلدیمغه کیلیب

غمزه قیلیب

غمزه قیلیب جانیم دلیم نقدینی تاراج ایتیب سونی قاتیبان کوکلوم
الیب کلتیب حسینغه تماشا قیلیبان کوردوم انکا باغ
جهان ایچره یوزی کل نیه آستیده اغری سنبل یمه علم ایلیب غمزه
بیلا شرایلا کاش اول قول عجب ظریف نگار بچه بیلی بدل ایچاره
یم ایدور بیل سن کوییده انکاس ایدیم ناله فریاد قیلیب
وصلیغه محرم بولونبان نجه لوکن غیر ایدخرم بولونبان
دولت اقبال کورمیب حسرت ایله غم یوقالیب یوق ایدی
صحبت ایلا فهار نگاریم که زخم قیلیبان ایدیدور جهد قافیه

فلک زو خطاسی [illegible]
[illegible]

[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک

[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک

[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک

[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک



[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک

[illegible]

الوصف مابند ایا غفلت شوه نازاوزکنک

سنی دن ایکی ده قیلدی چمن بنفشه زار
آچدی تا تشنه لبانه ارغوانی لاله‌زار

بکا اوچ خاطر عنبرین سنبل ایله بهار
بو چمن بیا الله خدمت سنبل دن هزار

هم بکا بو قلب خاطر جمع ...

عارض بعنبر خط زده ... ای گلعذار
اوزنا بی بعیر ... کاکل سن ... اولدی بیقرار

ایکی کل کبی و ... رخسار و غنچه ... ایتدی بهار
اوزکلو احباب الابجد امیر تیمعوار

الغرض ایتدی نیاز عشق او یه تا زار اولور کسنک

اوزنا ... غم تو کادر من ... غلطان تا کی

... آرزو دیو ... غنچه ... کی ...
ایکی کولی لعل لب ... ایستدی
آرزو دوم ... ایله ... ایستدی
عشق ... دونه ... آسته ...
ارده خطر ... بستی ... سنبل ...

اولدی ... مسکن الی ... آرزو ...
خیمه عالم ... سحر ...
بولدی کوکوم پاره ... سن کلبنک ... صبا ...
بیع ... خنجر ...

غم خلوتلار اولی شمع شبستان هر کیجه

مهر و تیده بیر کوز کوز دن سنک داغ نهان تا هر کیجه

۱۶۳

ساقیا

باقیا ... دار یو بحر ... دلسته
اده عیدک خمار ... بو ...

... زیرکه ... بو ... نی کا ... هجر ...
کیم کدار محبو ... آتو ده ...

در اللاده ... ظرافت ... حبس
با عرو ... حبس ... لبن ... منبار ...

تا ... عقلی ... زلال ... کور ...
هر کیجه ... نفس ...

کیم نیاز ... العلیک یاد ... فاق ... کی

فاز اول الله کیم ایلدر ... ادرا ... کیجه

عقل ... اوله ... خنجر ...
کوز ... غنچه ...
جان ... کوکل ... آتور
... نهان ...

... کلدم اوزبن ... آسته ...
... قطره ...
... سیم ...
بولدی کور ... کوز ... الحرا ...
حب ... آکلو ... نی ...

دیر ذالک ... زبان سلسله تا هر کیجه

حب بولور اول آن ... حاطم ... نهان تا هر کیجه

۱۶۴

مخمس دیگر

[illegible]

در خیال آن مه و مشکین سر زلفان بسوخت

[illegible]

پشت گل از [illegible] بلبل بستانه بسوخت

[illegible]

در ره [illegible] حسن [illegible] بسوخت

[illegible]

در صد [illegible] خویش [illegible]

[illegible]

کبک [illegible] از جا [illegible] بسوخت

[illegible]

در کلام حق بود نام محمد مصطفی

[illegible]

[illegible] بسوخت

[illegible]

در کلام حق بود نام محمد مصطفی

عندلیب صبح گلزار تو شد جبرئیل

قطرهٔ از بحر نعل تو شط نیل

آتش نمرود گلستان گردد از تو بر خلیل

آمده بهر ثبوت آیت قرآن دلیل

پسند پیغمبر از تو شد سلّم مر ترا

نقش مهر تو قفل در جنت کلید

هر که در دین تو آید شد از باب الحدید

ورود عالم از تو ... از نبیند

بود از لطف تو ناشد عصیان ...

ای پیغمبر که از کوثر شد شفا

عالم از نور تو یابد نشان ... در جهان

گرد بسجود ملک ... عرش در گرد و پیش

گر نمی بود نبود از عالم بسکان ازاع

جملهٔ ذرات عالم از تو بود ...

پادشاه کشور دین محرم خاص خدا

انبیا و اولیا ... در روی زمان

جمله محتاج ... تو محمود زمان

... جرم ...

در کلام حق بود نعت محمد مصطفی

گرد او وقف ... وجود ...

... بر تو ...

از دم ... جانب ...

امتان را از شرف کن تشریف لقا

... از ... در بر ... ارکان

جان ... و

... بر بود ... گر ... راه ... باغ ...

تا زده کوس نبوت بر لب بام سما

... سر ... بروم ... تواز ... جرم ...

... از ... تو ...

... بشود و ... تو ... بجو

... از ... بر ...

گوشهٔ چشم لطف کن بر منِ بی‌نوا

... فلک ... تو ...

غیر او ... تو ...

... از ... بر ...

... بود ...

بر سر راه تو رضوانی کانه کف برجه گدا

قبله حاجات عالم گوشه ابروی تو
ای بنفشه سر نهاده بر خط [illegible] بوی تو
تا نهاده [illegible] قامت دلجوی تو
سوره واللیل [illegible] گیسوی تو

در کلام حق بود نامت محمد مصطفی

روی خود بر آستان انتظارت می‌نهم
در دل از الطاف تو امیدواری می‌نهم
تا امید از [illegible] می‌نهم
عاشقانه [illegible] می‌نهم

در کلام حق بود نامت محمد مصطفی

تا براق [illegible] فلک
شد منور از فروغ عارضت [illegible]
[illegible]
چار یار [illegible]

در کلام حق بود نامت محمد مصطفی

ای رسول [illegible] آورده‌ام
بیشتر از قطره [illegible] آورده‌ام
گوشه چشمی [illegible] حال تباه آورده‌ام
از [illegible] عذرخواه آورده‌ام

در کلام حق بود نامت محمد مصطفی

هم گرفتار

همچو [illegible] صاحب کرم
[illegible]
[illegible]
خاک [illegible]

در کلام حق بود نامت محمد مصطفی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوره‌لر یکی حرف طوطی نیجه اولدی خوش

بودوردر تیز ... عیب ... بلا ...

[illegible]

اوراعلم ... طوطی اوزره ... سیون

عجوه‌لر اولاد اوریبا ... سود الا

خاتمه دیوان

[illegible]

بود ست و بر شکر مقال است

کلابه شیم اوز نار جهان است

[illegible]

ز گلهای شکفته نوبهار است

دیبا طوطی بود اندر جهان است

بهار حسن توعه زد از نسیم او
چاره آید کرد از نسیم او
[illegible] از [illegible] از نسیم او
چون [illegible] زرد از نسیم او

ز درد عاشق معشوق بیان ست

چو [illegible] مغلوب
[illegible] عالم [illegible] و غرب
خصوصا [illegible] خوب
[illegible] محبوب

و یا بتره زاده عاشقان ست

چو [illegible] خط [illegible]
[illegible]
[illegible] تمبان
[illegible]

و اما زدن [illegible] عاشقان ست

[illegible] زاو [illegible] سازد
[illegible] سازد
همان [illegible] و [illegible]
[illegible]

همین ست آرزو و مطلب جان ست

[illegible] نازکش را
[illegible] نازکش را
[illegible] نازکش را
[illegible] نازکش را

که ز خنده با آن نازکی میان ست

[illegible]

داد از یار [illegible] داد [illegible]

[illegible] دوران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقصود [illegible]

جمع شده را مطلب ریسمان ست

[illegible]

داد [illegible] بریم [illegible]

داد و بیداد کیم یاردین [illegible] بیز تولکون

[illegible]

داد و بیداد کیم یاردین [illegible] بیز تولکون

[illegible]

داد و بیداد کیم یاردین [illegible] بیز تولکون

[illegible]

داد و بیداد کیم یاردین [illegible] بیز تولکون

یارب [illegible]



مخمس

[illegible]

اسلام باد [illegible] کیلیون

[illegible]

او دیوانه بیر [illegible] کیلیون

[illegible]

اگر [illegible] وقت [illegible] کیلیون

[illegible]

یارب [illegible] کیلیون

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۴۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۸۴

بند

بوده در عیده مین‌ترادم دوبالوبلو ابریغام
بیلمنا آنادین کاجا اوبلو کجا ابریغام
دوده دهر عالمده فنا اوبلو کجا ابریغام
نهیکانه فلک عین آتسا اوبلو کجا ابریغام

کیم اوله نه فلک ماتمکا مثل آبتا کیبلو

بند

زیاده تیر توشوب مین بیلمز آه آی ربی
محب اوبلیده رباد ربا قالب
اوده قیلدین کوب اولغمن ال اوال اورده الی
اسید کوراره قیلمیه یارمین

ینه آتی اوبلیر بولکان مصطفی کیبلو

بند

کودوم آتسه بیرم بیر اره یلدی
مین بیلمکیده اردم جانمیز بیر اره یلدی
بنیم ادمینده کولکان بیر آیلدی
تینی قبر ادمیده بیر اره یلدی

کودوم ادکا سیفه ادا نفس یوم کیبلو

بند

قرادم ایلکه دیر اوبلدیا کیم بیر کیبلکان
بیلمایمین بیر بیر بیلکان
قرادم اده کیکه بیر بیر پلکان
قره اوزبکیده ...

مرزا دخی منکا ایدی وتسلا قیلمند ربولکانم بولکان

۱۸۵

بند

بتمیز زینده زوده قیلدیر آلدی الکاتنده بیلی
عالم غبارنده بهار کل کلمن اوزوندی
بوده یا تمیز بیلا اوکان ناله یا قندی
غمرا فیبه عادراس و لاعلم او قندی

مرزا دخی منکا ایدی وتسلا قیلمند ربولکانم بولکان

بند

بوده یا فیبه دریا جان ج بولکلم اچکا ایده
ایلیکان تمیز بوده وده جیب ایمکا ایده
قدم بولکان آتش بلا عنصر یکا ایده
هر نفس کا الشنه ای عمر جیکا ایده

مرزا دخی منکا ایدی وتسلا قیلمند ربولکانم بولکان

بند

اوده تیری کیم بیر اصبع صیام
وزیرا قلبیده اوبلیم ادم سیام
اوده غم بیر اصبع صیام
جوز بیلم یا ...

مرزا دخی منکا ایدی وتسلا قیلمند ربولکانم بولکان

بند

نعم بیر کیم بوده یو عالم
باد ادکا نفس اینه ادم
جیکار آتش بیلیم یو قیلیم
بای آتش دوده دن ادم

مرزا دخی منکا ایدی وتسلا قیلمند ربولکانم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

[illegible]

فریاد تمنّالر ایدوب استدیکم قیلمدی ربّم بولکانیم بولکان

مخمس ذوقی

جهانده ایکی کیمسه یه شوخ [illegible] ذوق ایدر
قوزی ذوقی [illegible] اولدی
[illegible] عادت [illegible] ذوق ایدر
بو ذوقده [illegible]

نه سنده نه ده نه منده نه ده ذوق [illegible]

رباعی

خوش [illegible] اولادم [illegible] شوخ [illegible]
قبلیب اطفال [illegible]
[illegible] زنداری [illegible]
[illegible] صدر [illegible]

بودر ده بسیر خمار نشئه جام قوردندور

رباعی

تو تو بکا [illegible] بکا
[illegible] بکا
[illegible] بکا
[illegible] بکا

لکه عالمده یمین [illegible] شوره [illegible]

رباعی

[illegible] بو [illegible] بیم
[illegible] بیم
[illegible] صبح [illegible] بیم
[illegible] بیم

[illegible] ایله گاه بحر [illegible] دور

رباعی

[illegible] محکم
[illegible]
[illegible] عالم
[illegible]

نشکا بو [illegible] زبان [illegible]

رباعی

[illegible] بهار
[illegible] سرو [illegible]
[illegible] شمار
[illegible]

اررز [illegible] سیب [illegible] بادام انار

رباعی

[illegible] رونق
[illegible] رونق
[illegible] رونق
[illegible]

بو بودلار [illegible]

رباعی

[illegible] نفس
[illegible]
[illegible] نفس
[illegible] بادام [illegible]

در درنج دارد [illegible] درد [illegible]

[illegible]

چشم ابرو زلف گیسو ره رخ کان بار

[illegible]

ازدوبیاق ازدو صاعد ار ادوبا کال

[illegible]

وصل اوا غوغا او امیر شر بوس کنار

[illegible]

عالم اوم ام املکتی سر دوز اوا بکت قدیم

جله عالم

[illegible]

جانب ارکه جسمنکه بیر بونو بورا رحکیم

[illegible]

کاز ذو دو کاس کبو جرنف النعیم

[illegible]

لیعنی کفتی ارکان سلطان الرحیم

[illegible]

بیلبکسی ال امتیاز بارو دو ر الکامور کلیم

اوبکی بیوکی جعفر ابن عم رسول مجتبی
قانیه بیناداو داو نه ایکی برادر مصطفی

جمله پیر انیر اول احمدکا پیلدز در خوا
هم بیغمبر بامر طریقت هم حقیقت ده کدا

الکلی بیراحی دمغیه تلیب بیسر ستیم

جبرئیل کلنوردی وحی ایله اقرباب
جبرئیل ادریس کا اعدادن وردی

هم سلام اندن بیسکا اندا بو وحی تاب
تحفه وردی بیم بیسکا اندابو ورمان بیم

اول قانده کیم اولدو لیف الامیم

جبرئیل کلتوردی وقرآن العربی
علم قالمه سی فیلدی رسول حسین

اشبو اداور رسوللاه ده ورین
خوش قانیه سی قیلدی قیتو رو بیتقوی

جمله عالم دعا قیغه تکب لوی تانسیم

جبرئیل حضرت بیسکا ابو ابانک
حضرت رسول حسین تا هم حمیدن

روز محشر ده تا شفیع قیامت ده
تا بیغو حضرت قه اینده حضرت ...

حضرت محمد ایکی عالمده ازور تابتیم

کوزلار یتیب تفسیر کار باقر علم ابو بصیر
بیجه کورت شیخ بولاق حضرت شیخ لقمه

اول سلطان اولیاء اولدی امام جعفر
حضرت احمد رسولنه فرزند بیسر قیلمادی

جعفر کمالد بیر بیتیم اولدر ... اوراز حمیم

اکا بیادم نیکه بیسوم مهدی جعفر صادق
جامع قرآن ایده در قنات ...

یار جهارم حضرت شیر خدا اصحاب جعفر
قانی کفار اول ... اولار کان

باده زداه طرایقت در صراط المستقیم

تعبدر انعمتی الغالب حبه باز
... قیلدی صبر ابدی ...

یار اول صدیق ایدی ... ...
یار دوم عمر ... قیلدی ...

جونکه دریای شریعت ابحره دوردر تیم

یا ربی جمهاست جمال بیر قیلغیل
جنده ... قیلدیم اوند ...

... اوبیا ...
... ...

بر طرفی کی دست تا نفی حرفا تنیم

مخمس

انتظار یاب شیعه من مشغول بولدیم

چون طلب باشدن ایاغه کیردم اسکندر بولدیم

بند

قطره دک ... شتوم ... کامل ... بولدیم

بند

باریاب بولدوم ... بولدیم

بند

لیک ... صحبت ... مقبول ادوار بولدیم

بند

هر عبادتده ... توتوم ... بولدیم

بند

اول ... توتوم ... مضطر بولدیم

بند

الله ... بولدوم ... بولدیم

بند

کال ... بولدوم ... بولدیم

مخمس ...

بند

خوشا ... گل ... چمن ...

... زلف ... افتد

نال عبیر از نافهٔ آل ... افتد

بند

... خطوهٔ او ... زنگار افتد

بند

... ز ... دو چار افتد

بند

ابو ... که کنار افتد

بند

بلا ... جاکه ... رقیب ... افتد

بند

بدین ... لاله زار افتد

بند

بر ... اختیار افتد

بند

بلا ... خمار افتد

ابن ... لعل

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

بیت

[illegible]

۱۹۷

[illegible]

صومعه ز صوم و صلوة و عبادت یارب
زاهد که ز ابریشم ... درازل
... عشق ... بیگانه یارب
آشفته ... دیوانه یارب

زاهد و بهر زاهد راه دوو رو زیارب

چو فلک ... ز ... تقوی
چشم ... ز ... نمی
افتاده ام ... ساخته
از روی ... خورشید

از ملامت بیچاره ی گدا ... یارب

خوبان ... کوه ... بنشند ...
که ... بنشند ...
رند ... بنشند ...
خوبان همه ... بنشند ...

دانم که ز آنجا حقیقت ...

از ... گوید ...
گاه ... بگویم
یار ... ناله ... بگویم
راز ... خلق ... بگویم

با دوست بگویم که او محرم رازست

۱۹۶

یاد تو ... بود فال ... عالم
روی ... نیاید ... عالم
... عالم
... عالم

یا دیده ... زیبا ... یارب

... زندان
... جهان
... ... ایام ...
... ... جان

کو ... که ... قصه ... ارشد

نظاره ... شوق ... آید
آن زلف ... آید
با ... لطف ... آید
... کعبه ... آید

با قبله ... رو ... غارت یارب

... طره ... ابید
دل ... طره ... ابید
... طره ... ابید
... طره ... ابید

رخساره ی مجنون ... یارب

له

آتش غم زد بجانم تاب سوزش بین
[illegible]
در سوز درون [illegible]
از [illegible]

از شمع بپرسید که در سوز گداز است

له

نو عروس [illegible] خندی
زهره [illegible] رندی
رفته [illegible] بندی
داد گل [illegible] بلبل [illegible]

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

مخمس

هر [illegible] عقل خود طبع رسا باید دارد
[illegible] که بجا باید دارد
[illegible] جفا باید دارد
[illegible] وفا باید دارد

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

له

[illegible] نمی
[illegible] نمی
[illegible] نمی
[illegible] نمی

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

له

[illegible]
[illegible]
[illegible] بلبل
گفت [illegible]

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

له

[illegible] وبا
[illegible]
[illegible] جفا
گفتم [illegible] وفا

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

له

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

له

[illegible] نمود
[illegible] نمود
[illegible]
[illegible]

دل خود را بکجا ده که بجا باید دارد

ناکه آمد بنظر دلبرک خورد ترکم
کشت روشن زفروغ رخ او مردمکم

گفتم ای شوخ اگر مهر تو باشد فلکم
بعلبهار لب لعل تو جانا چه کم

نیست غیر از غم و اندوه تو جانا محکم
تو بشیند [illegible] بیده رکم

از فراقکده پر سورم کانسن نکنم
نمک کیرد اکی لعل لبت را نکنم

سوره لاده که نصیحتم از خود دلبا
گفت ای غرقه بحر لهوس صحرایه

باچنین شکل شمائل زکجا میائیه
تو کی عشق چو شد دلبر زم آرایه

گفتم ای تازه نهال چمن رعنایه
نه شد از شهر سمرقندم نه از خلکم

از فراقکده پر سورم کانسن نکنم
نمک کیرد اکی لعل لبت را نکنم

دل ز تب آتش شوخ بدرخ جهره بزم ایچار
بود جشن ز غم عشق طرب حوب گلزار

بهمه شهر ولیکن شده لطف خنده زار
گفتم از کوشه اسب محلش جنت آثار

چو رسیدم بکنار از نخل خدنگ تاخبار
نه ز لاهور نگنجم نه از دهلیه کردکم

از فراقکده پر سورم کانسن نکنم
نمک کیرد اکی لعل لبت را نکنم

بود در شکوه نازش زخنده جمال
شد از آه فغانم محزون بلبل

ز غضب گفت که ای بر ادب ره قتال
گفتم ای لطفه فرزانه ای قصه خیال

عاشق زارم بکانه نیم در ره جال
نه ز روم نه ز شامم نه ز ملک عجمکم

از فراقکده پر سورم کانسن نکنم
نمک کیرد اکی لعل لبت را نکنم

دلربا بکه مرا کرده بیک جلوه غلام
گفت با بنده چه حجت بتو لازم بمقام
بامیدی که رسد بتو بکام فرام
از فراکولم برشوم کانش نکم

بچکد از لب او قند بجای کلام
گفتم ای سرو قد لاله رخ سیم اندام
سود غشته نجال سر کوی کم
نملت کبردا کی لعل لبت را نکم

میکند دست ز نظاره تو بر شنو نظر
گفتم از لطف بسوی شفقانک نگر
گفتم ای صنم از جان نقاب بخجر
از فراکولم برشوم کانش نکم

زخ سر از عین ملاحت شده خوشتر ز قمر
دیده او شکل اکفت زنیر کشو
نه ظاه از تکه بوت نه ز خیل ای عکم
نملت کبردا کی لعل لبت را نکم

گفت با قهر عتاب او به دل افگار
گفتم از ملک دگر نیستم از کسب لباس
نه زنجی نام فلغز نه زکول حبیاب
از فرا کولم برشوم کانش نکم

تو مکر آمدی از دور ز سوی کابل
از چه اهوز تو از محیط در اعمال
عاشق نه آمیز غنچه مکانت که بود همراه ورم
نملت کبردا کی لعل لبت را نکم

ان
کماد

ابرو نا بحجال تو چو یک فردت
گار غم تمام بجز کریه آه سرد دت
و بحسن سر آتش عشق توی سیرابا ورت
از فرا کولم برشوم کانش نکم

ریدم از محنت هجرت چو جریر زردت
هیچ ظاهر که تمنا رو نمایت کودت
گفتم ای نوخ از شرر ود کلم ورادم
نملت کبردا کی لعل لبت را نکم

دیده از نخل گلستان رخ یار بچید
بود چون زلف بقد عارض او سیر و بهار

گفتم ای مردمک دیده بیا جان بخش
گفت ای بهتو که فتنه ما خود بین

ورنه اینجا تو چرا کرد چنین بی سخن
گفتم از لعب چنین تو مکن تیغ کشم

از فراق لب شوریده کامان شکنم
نمکت گیر داکی لعل لبت را نمکم

گفتم ای دل ز غم عشق تو ناخوش است
لب لب یار ز غصه تو که حالم چه حسرت

بخت کز هجر تو زهد افزون است
کار ما راه زخم زند جگرم خون است

زلف تو حسن از عاشقیم افزون است
از ستم یار ز عشق تو گویا محکم

از فراق لب شوریده کامان شکنم
نمکت گیر داکی لعل لبت را نمکم

گفتم

گفتم ای شوخ ندیدم چو تو ناز کن بت
که ندیدم گل خوشبوی که این چمنی

گفت جز دیده عشاق ندارم وطنی
گفتم ای روح روان زن بخشم بزن

نیستم جز غیر قبچاق و خطا ختنی
بس که بیتو به بود دوست زلفم ستمکم

از فراق لب شوریده کامان شکنم
نمکت گیر داکی لعل لبت را نمکم

از جفا جو که دلم بود بوصال مایل
گر چه جز درد دلم نیست ز عشقت حاصل

گفت در صحبت خوبان تو نباشی داخل
گفتم ای شوخ جفا پیشه بکار قاتل

تو بیا از حال من و له شنید از غافل
ورنه در عشق تو رسوا ز جفا یم سکم

از فراق لب شوریده کامان شکنم
نمکت گیر داکی لعل لبت را نمکم

[illegible]

ببلبل آرزو رگل بکلزار آورد

[illegible]

تا بکحم وفا کار غم بار آورد

[illegible]

بر سید اگر صبا در بازار آورد

[illegible]

وه چه ورد و بسلیه وش نالۀ زار آورد

[illegible]

عشق ز بهار بر غرش ول لب یار آورد

[illegible]

با یار سو رها از جانب یار آورد

[illegible]

دار کل عشق فنا را بلطف را آورد

[illegible]

سار با از رب بلا کر خار آورد

رباعی

سپهر و مه از خط خطر بر کرده دارد

تو ای مه رخ و خط تو [illegible] دل

رباعی

هر شب که بتو ای ماه برابر نگرم

آن دم که [illegible] تاج مهر بر سر ما

رباعی

دامان که تنگ [illegible] حسن تو بساید

در بزم وصال تو بهنگام تماشا

رباعی

مرد مردم سیرت [illegible] کم ماند است

آنکه [illegible] محبت ما کو ز راه چرا

[illegible]

خود [illegible] از چشم فتنه انگیز [illegible] دارد

گر چه [illegible] ز دولت [illegible] دارد

غ

وز غمت جان بر دو دل ز تو [illegible]

خوبی [illegible] که تو برابر نگرم

گل [illegible] تو ز دامن گله دارد

نظاره [illegible] مژگان گله دارد

غ

صورت [illegible] مهر جان از آدم ماند

در [illegible] ضایع کرده [illegible]

[illegible]

بانگ در گوشه [illegible] آورد



ربا

یارب تو در رحمت عطا باز مکن

یارب که همه جمله جو از خود دارا

ربا

اسباب فلک او به مراد او قالب

روغن از کس ... الطمع حرب ...

ربا

زود که روح در ... عیب مرا

یارب ... از ... غیبت ...

ربا

رنجه ساز کر قدم ... اقرب ...

الله کشاد ... منظور ...

غ

ما را از شراب تحقیق مست مکن

وانگه ... نیستی مست مکن

غ

تا دل ... چو کندم ... نام طلب

با سر ... از ... مطلب

غ

در شهر ... وطن ... مرا

کردم سفر که اندر ... مرا

غ

دیده ... از غبار ... مبا

پرده ... بود ... نا ...

ربا

ای صاحب فترت که قل هو الله احد

لم یلد لم یولد ولم ...

ربا

آزاد بدیدم ای خداوند تو

هر بنده که آزاد شود شاه شود

ربا

در ... عیش تا ... اقدر در

در ... شنیده ام که در ...

ربا

در کشت ... نظر ... تا ...

زلف او ... تا ...

غ

از ... قد لو الله الصمد

... لم یکن له کفوا احد

آزاد بودم باز شدم بنده تو

... بنده تو بنده تو

غا

هنگامه ما ... ودر

در دل ... مکر ... آور ...

غ

... مانند ... سر ... زار

حلقه کرد ... گرد ... جار

رباعی

هر قطعه ز مرغ نیم‌بسمل | در زیر پر آن آزرده ز آسمان
معصوم ... عمر او نیست | عمر ... که چو برف ... بهمان

رباعی

آنکس که نکو نکند مرد هم وست | آنکس که نکو نکند آن هم از وست
آنکس که نکو نکند بایگی نیست | آنکس که نکو نکند زان به از وست

رباعی

اگر صد سال مانم در بیابانم | جفا از رفیقی جور یارانم
به از آن که در تخت زر اندوزم | در محکوم حکم دیگری بود

رباعی

مجنون که فرود آمد و بنشست | از ... گرد بیکس گم ... ز سنگ
جانم به لب رسیده ... | عزه ... کلید در آسمان ...

رباعی

در خواب جمالی یار دیدم شب | از داغ فراق ... سحر بیدارم | با ... جفا
مرغ سحر ز خواب بیدارم کرد | ... بیدار کردیدم | ... در خوا

رباعی

دل طالب او در دست ... که تو باشی | رنجور دل از غم شفا ... که تو باشی
رنجیدن شاهان ز گدا رسم قدیم است | شاهی که نرنجد ز گدا ملک تو باشی

رباعی

بالله بود که مرهم ... آشنا ... | حیف است ... که ... تو ...
دیده بودم روی تو ... خوشم | دیده دل ... خود را در ... اند ...

رباعی

از عشق ... تو | در شهر ... لاف ... تو
در دل ... بر لب تو | ز ... تو ... تو

ربا

با تو چگویم که تو طفلی هنوز
گفتمش ای ماه ز غم سوختم

عجی

بو زنت عرق نه پرده‌ای هنوز
خنده زنان گفت نه مردی هنوز

ربا

احمد خط شب مکند که بو ببستند
سفر تو در بستان تو بر دهان

عجی

بر خون سر زلف تو محضر ببستند
خط تو بر رخ سر گواه ببستند

ربا

دست تو کی دم نگاه بشکند
از تبسم کردن لعل لب

عجی

چشم ابروی سیاه بشکند
خنده‌های گاه گاه بشکند

ربا

علم غیبی نشین اند بحر پروردگار
مصطفی پیر کز نظر تا نظر جبریل

عجی

هر که او بد که بیدار غم از و باد و رید اس
جبر شه هم نظر تا نظر کردگار

ربا

اسب بر کش در جنون صحرا
آسوده تن باید تحمید

ثا

رنج بیند و منع طبع شود شتی بدنیا
بنگر که چها میکند زدای سر تنها

ربا

دو سینه ... کو ز یاد و غم بود
از بو سینه شود فقیر از رحیم

عجی

زانو چو عرد و تن بود از غم خوشم بود
خنجر به زیر سر نهم گوشم بود

ربا

لب سرو گل چهره لاله رنگ
بر دانه خال مشکین که مور

عجی

کز حاشر گفته در آغوش تنگ
برون آورد و هر دم از خاک گور

ربا

چشمان تو کشت عالم و عالم را
لعل تو بخنده بیرون آرد

عجی

زلفین تو کم کرده نکو نامی را
از صومعه با زنه بد بسطام را

رباعی

بالا که نشستن دو سه چند عجب است | از نور رخ تو عالم آدم [illegible] است

نه قبای الوان نه ماه خاور است | انجم که بگویند گهر از [illegible] است

رباعی

گفتم که بدیدن [illegible] از روز | گفتا که بیا دیدم [illegible]

گفتم صنما ماه [illegible] خند | مانند فلک [illegible] یعنی که [illegible]

رباعی

تا چو صنما که دلبرت بینم | تا [illegible] که [illegible] بینم

بنما بنما [illegible] | در [illegible] چگونه سیرت بینم

رباعی

آنکه هست خالق بشر است | کو [illegible] از خود [illegible] است

در عمر [illegible] نخورد | در کار [illegible] است

عطارد از بس شغف [illegible]

خود [illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible]

[illegible]

حلوا

رباعی

دلبر [illegible] ستم میکند

از دل [illegible] میشد

خط [illegible] رقم میکند

[illegible]

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]



رباعیات

رباعی

[illegible]

رباعی

[illegible]

در بیان مفردات | بسم الله الرحمن الرحیم | شاعرات ماتقدم

نهال سرکش گلها و غنچه در رنگ — درین چمن همه مهد شاهان بنم

فرد بیت

یوسف کجا و دست پسر زرنگار — دیدار قصد بود بهانه ابنع کرد

فرد بیت

دو لعل یار که جان خسرو جهان او کامم — بجستن شکر پرند ان پایمال شده اند

رباعی

حاجت طلبان ببینی جا کنند

تا در دل آن جا خبر ... کنند

دل ... و ... شربت مرا

کو ... مرده ... کنند

ایضا

آن روز ... بود ... بنفشه زلف ...

با نام خود ... خورشید ابرار

فرمان ... پیکش ... رو ی

جز ... که ... خار باشد

ایضا

نامت ... من ... ببر پیچی

لیلی ... نصف ...

ایضا

گویم ... آن ... لب

شرح ... بر ...

ایضا

میکشد ... آتش

خون مردم ... اندر

ایضا

بود ... گل ... بسیس

... گل





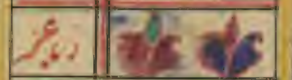


بسلامت ... ای نور دیده

ز هجران ... کشیده

در ... بنوشتم

هزار ... کاغذ چکیده





نازم بچشم خود که جمال تو دیده است

افتم بپای خود که بکویت رسیده است

هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را

از دامنت گرفته بسویم کشیده است



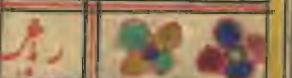


تا ... آن ... سگم

که کار ما ... که خدا ...

بجان خسته ... میکردند

که با چنین ... ما ... شد





گر زین ... دوره گشته ...

... که از تو ... دیدم

... صبح ... بود

... ز سر دیدم





رباعی

شیری که شکار شود روباه به
حیفست از و منفعت جمع بری
عمری که غلط کذرد کوتاه به
صد یوسف مصر بود اندر چاه به

رباعی

هنکام نشیمن چو هنکام بهار
مهمان تو بی صاحب خانه کریم
دلتنک بسی بود زبی خانه تار
هر کز نبود کرم مهمان آزار

رباعی

فریاد ز دولت فلک غلبواز
زنجیر زده به کاسه افکنده بحجر
شهزاده بخت کدا زاده نیاز
صد سر از رنج در پوشیده نیاز

رباعی

کفتم صنما دل از تو برکنده کنم
کفتا که بیک غمزه ترا بنده کنم
کفتم که بیک غمزه بمیرم چه کنی
کفتا که بیک عشوه ترا زنده کنم

رباعی

خالق بحر الاسود رخ کعبه تست
در کعبه که طوف آرم روی تست
کاو به زمزم ز بحر الاسود تو
عیبم نتوان کرد فرمان خود است

رباعی

ما عاشقیم شدیم از اعتبار ما
کمتر عشق تیز شیشه غرار ما
ما با وجود سنگ ملامت ستدیم
کویا که سنگهای ملامت حصار ما

رباعی

اسیر غمزه جانان پرورت شم
بلا کردهٔ چشم کافرت شم
کم مرا جان داده ام باور نکردی
کرفتار دل ناباورت شم

رباعی

یا فالو حلق رعنای تو لب
یار ازرق زرق ور کت لب
کار من بچاره کره در که هست
لطف کن کره کشا یا ربت

رباعی

ای لعل تو مرا انس که با / زهر غم در شکر را تو بسته رطب

ما را خورده‌ام تو مینکی به رطب / خاک اندر دهنم با زیبیم رطب

رباعی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

رباعی

ای دوست بیک نگاه بردی دل ما / بهر سرسری بودی تو زنیب دل ما

مهرت ز ازل آمده در دل ما ثبت / که خاک شوم آن نرود از دل ما

رباعی

ابرو و لب نکوی تو رسیده مشکل / با زلف سرکوی تو رسیدن مشکل

جان و رطل وصل آلوده در دستم نیست / جانا از سر رو تو نرفتن مشکل

مبارک

رباعی

هر که دعوی دل سنگین کند بسر تست / ور لب قوت جان دام زند شکر تست

زاهد دو که کعبه را فاتحه خاطر مسکنی / کعبه را بسر از لبا زنار که کنی شکر تست

رباعی صادقی

بشنو ز وصال تو عیش کی آنقاف فتد / در شب به هم نرفتگی غم فراق فتد

دلم که ز در بغض افتی از تو زاو عجب شود / جی ماند و زر خشته ازو طاق فتد

رباعی زرگر

هر که کندم بهم اندر لب زر که شود / بشنو لب و لعل گردون خاک بر زر شود

چشم قلاده بر سینه من چون سیم / زر که فته همچو طفل اشک سیم آورد شود

رباعی جلوه گر

دلبر جلوه گر ام از رست تیغ در خواب / از غم او قیام جانم گشت چو جلوه آرا

افگنم از رخسار تست کاهم نیز بسر / از تیغ زرد که شد ز غم جو جلوه آرا

دانش

رباعی

دلبر که چو یار خویش دو کار میکند
بهر که بیشتر ز خود را نثار میکند
بیدل را بد بدرود دم یک ساقط زده
آتش را تیز با لبهای را مان میکند

رباعی

دلبر ابرو ناز کار عجب آموخته
عاشقانه را تیز بر طرف بر دوخته
میکند رخ بت او جبین زلف باغش بند
بهر که چشم ارزد و برد مرا و دوخته

رباعی

ست زرد چشم بر خمار شر رسیده است
عاشق کشی از طرز غمزه اش رسیده است
افزونی حسن از خطش معلوم است
با لیکه کوتاه انداز شر رسیده است

رباعی

ای چرخ چه کرده ام تو را راست بگو
سوسته فکنده مرا ز رنگ بو
تا کم ندهی تا خبر از کوی کبوی
ای کم ندهی تا خبر از آب رود

مرورکع

رباعیات حکیم عمر خیام

مرد کرم آن نه که دلم را تاب است
امروز که نوبهار جنس سحاب است
برخیز که بیدار دو ولب جواب است
در باب که آتش چه الفا لیست

رباعی

در صومعه و مدرسه و دیر و کنشت
ترسنده ز دوزخند و جویای بهشت
آنکس که ز اسرار خدا با خبر است
زین تخم در اندرون خود هیچ نکشت

رباعی

از بهر عدم تخم مرا کاشته اند
در بحر غم روح مرا افراشته اند
بیهوده چو پاک میدهم گره جهان
تا خاک مرا از چه کار رو نوشته اند

رباعی

زلف تو شام بود و جبین صبح عید
ابروی هلال روزه خیار ماه عید
از سنبل رسانه خطش ماه و صلاح
با شب بجنب آمدن تیره ماه عید

رجب

حیف اندر شوال آمد ماه صیام رفت
عشرت بغم قرین شد و عید از بعید

عید آمد و عید رفت عیش ما بعید ماند
یا رب تو غنچه مراد بشکفان بعید

[illegible]

نام بیت مرا بود جیم [illegible] دو لام
زین پنج حروف مجمل گشت تمام

از حد عراق روم تا حضرت شام
معلوم شد [illegible] این نام و مقام

رجب — [illegible]

از فایده علوم کا عالم محتاج
خاک قدم [illegible] اصل [illegible] سر تاج

هر گمره که گور [illegible] سو معراج
اول سوم [illegible] لطف [illegible] علاج

رجب — [illegible]

از شربت وصل [illegible] اعلم [illegible] درد علاج
باز [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] ذوق [illegible] عجب
[illegible] لطیف [illegible] علاج

فرد [illegible]

خرقه لقمه گاف [illegible] بیت
[illegible] جلب [illegible]

فرد [illegible]

و او از [illegible] عشق [illegible]
بجه ز فصل سحر کاته خوش [illegible] زد

فرد [illegible]

با الهام [illegible] زد [illegible] کرد
[illegible] زد [illegible] بود [illegible] جان زد [illegible]

فرد [illegible]

بود [illegible] از [illegible] بود [illegible]
در حقیقت حق با بود [illegible] کل [illegible]

فرد [illegible] شاه

در [illegible] مال [illegible] جاب [illegible]
[illegible] نقش [illegible] جانب [illegible] زد [illegible]

فرد [illegible]

تا شگفته [illegible] بود که [illegible]
[illegible] نهفت [illegible]

فرد [illegible]

[illegible] بود [illegible] سینه [illegible]
[illegible] زد [illegible]

فرد ابن لال اوحداد

جذبهٔ عشق منست که شاهدم / یوسف از دست بدر عشق زلیخا زد رد

فرد ملا برکت خوجه

دو به در مخمور قانع ماکی از سر اشتر رفت / تمام نویسد به رخ تسلسل زد رد

فرد محمد میرزا زاهد

آفتابا که مسیحا بعصام الدین بود / از فلک چرخ زمان آمد عرب زد رد

فرد مرتضی خوقندی

تخت لعل رقیبان ز سر شوق / شکر لعل تو نهیدم شعل زد رد

فرد میرزا قلندر نعمی نشئی

مثل زلف تو که در خوبان افکند / سبزه خط لب رخ تو سنبل زد رد

فرد محبت هاشمی

دفتر زم مهید وصال تو شدم / نقد او کرد مرا جام به ازل زد رد

فرد ملا عبد الرحیم

بحرهٔ غول بیابان سر را دیدم / ابهم که بود که شیطان زد رد

فرد فرحت

دست کوتاه بجز رفتن و فصل سر دم / تا تحمل آمدنا که ز کس عاشر زد رد

مرزا نورشه

در زرد دو شدم تا زخم شتر مرا / انگلند ز تحت یار شاه آمد زد رد

فرد جیت

علم هر کسی که هر نام شد خاک اقدام / دگر نه هر کس شد علم هر کس شاد از ...

فرد جیت

خواب دیدم که مکیدم لب شیرین ترا / وهم زد غسل لب و که بیدار شدم

فرد جیت

راست چشم کمی ... پیدا شکر / تا که در حلقه ... زنده یابی

فرد جیت

ست اکسیر را زنده زیر خاک / از طلا کشتن ... مار کشید

فرد جیت

در جو هر تو که نشئه شب غرب / بافجانه او چشم سیلد زد و خرابت

ذو بیت

هر صبا در کمند زلف ز دلدار بوی | عجب بیم سر زلف از دل او بر بسند که چنین

ذو بیت

بهر سر زلف اگر بر کرده خلقی بیا داد | تا بسر هر که رسند زد یکی چو چشم فتنه دارد

ذو بیت

چشم سوش لب دیده کم تو ز رقیب | تعبیت مست شوق میکشند بسته ام

ذو بیت

بسل در چشم آنکه سر از مژه بر برد | در سینه بخنجر تیر لب بسر دو دن فتنه ام

ذو بیت

تازه زن جان از غم سر غمزه ام | جان بوسه بر زنخدان تو تا دیدم

ذو بیت

بو بوده بخنجر ز دو قند ها وا کرد | شد فرو در خود جا بر ز بام سر پیدا کرد

ذو بیت

ز سبب مغز و فا خوش تن سر اندام | که ز حباب تو توقع کنند کار گهر

از دو باب

ذو بیت

از دو قاب لب شکر خط تخت ما بخشید | در شبانه یار که نهند از دو خط حسن ترا

ذو بیت

نمکی کشند پر ما تو هم سر آتش رخ | ز هم انگه نگو شند نا تو هم ز چین جبت

ذو بیت

خال بر بالای رخ چشم جا کرده از جا بکار | طرف شد دیگر که در بالا دو کس زا آنکو

ذو بیت

تا سر دوام سیاه چشم تو دیده است | بر چشم خون بسیل ز خجلت شنیده است

ذو بیت

قامت راجح موزون بر سر مسجد دید | نالید ز شوق بر آورد که قامت

ذو بیت

خوش قامتی صوفی لب آب ز تو دار بشنید | بر نفت نظاره کرد سخن هد شنید

ذو بیت

دل گاه بدو سر خالت می | تیر کج عجب رسوم تیر انداز است

و د بیت

مانده در بیرقدم از اشک بر من جشم را ‌ ‌ شسته خانه او کو مه بادم فروش

و د بیت

وقت وداع یار بهنگام باز گشت ‌ ‌ اید بدیده کاش از اسپی منتبد ... مرا

و د بیت

چشمت از خشم ... بر رودم ... بجار ‌ ‌ کر تو ببند رخنه کم ... نبی ... شود

و د بیت

د ستکین ... ب هر که بجاه ... ‌ ‌ تهمت ... بود ... بر دانه

و د بیت

کفتکوی ... عهد بیم ... رسم عاقلان ‌ ‌ ز انکه بر بزم کو بها تند زبان ... شوخ

و د بیت

کاکل ... خط از من زلف ... ‌ ‌ نبر ... حسن ... ه کیسم کرده اند

و د بیت

زین جا ز آینه ... حکم خود ‌ ‌ منه ... خویش ... جام ...

و د بیت

جون رفتم ... تیغ ... ‌ ‌ ... کار ... کردم ... کرد ... منتکیم

و د بیت

چو یافتم بقفا کاکل تو در ... ‌ ‌ که صبح روز ... بسینه ... در قفا دارد

و د بیت ... سلیم

شب بار ... بعارض ... سلیم ‌ ‌ نماز را تو قضا کن که ... آفتاب ...

و د بیت

بر ... بهر دیدم طلب کردم ‌ ‌ بخنده کفت که عاشق ... طلبد

و د بیت ... در ... شرم

دوش کفت از ناکه خود ... ‌ ‌ در ... بوسیدم کفتم ز نا کردم ...

... و د ... از ... بیر

دلبر نازک که ... ماه ... ‌ ‌ خانه خود بردم او را ... زبانم ...

... و د ... بیر

در دوکان آینه ... ماه و ... ‌ ‌ بای ... خود برده در جا کو ... جنیم

... و د بیت ... قصاب

تو ... ‌ ‌ جلک قصابانه سر کرده بود دم ... داد

... در از ...

دلبر بقال ... آشنایی میکند ‌ ‌ ... دکان شر ... رودم ...

از برای دهقان پسر

خرمن دهقان پسر را شد بکار دگر | آن لب خوش کردم جدا از شکر گوشتم

از برای حمامی پسر

شوخ حمامی که دارد آب آتش ناک را | هر سحر فریاد سازد عاشق ناپاک را

از برای دارباز پسر

دارباز آمد که با سنگی زد او خوب خط | بشکند تا صبح با بر سنگ چوب خط

از برای آتشی پسر

شوخ آتشی که بازار از جگر افروخته | خود به جنبش برد از لذت بتم سوخته

از برای پیرکاره پسر

جنبش فتنه شوخ ملتی حجره جنم [illegible] | تا نیا خانه [illegible] بود دارو را نیافت

از برای بنگی پسر

ببین شکر [illegible] ببین آوردی | ببین تو که جانم ببین آوردی

معما

خرس میرفت خرد بباش | خرس بگفت با خر بگزید

فرد بیت

سر شب چو شمع فلک تاراج دارست | سحر که نه تن سر ز مهر تاج دارست

فرد بیت

بلبل دوش چو خیمه بنلوفری | نه نادر بجا ماند نه نادری

فرد بیت

روزگار به مرد دست گردنمان تو دو | ورنه ناخن از سر انگشت ما کردی جدا

فرد بیت

شنیدم عجیب عنبر از مرو شام ز خلق | دسر زند از بهر تقصیر کنام بود

از برای قصاب پسر

تا دلم رشته خود ز بهر قصاب کرد | دهقان دنبه خود چو بوی مثل آب کرد

در شأن حلیم

نه قلیان مرا از بوسه داده سندر | بنیشکر دو کم دیده شفتالو بود

در شأن حلیم

نه قلیان گر کام گرفتم | آخر ز لب بوسه بنجام گرفتم

فرد بیت

نگار رسید بتو مکتوب کیست تا گویم | کرها وهم نبرد که غنچه کم دارد

فرد شوکت

شکست خاطر او از نبود دشنه‌ها | بود بسان خدنگ سر تیغ با همه جا

فرد حیرت

در حیرت کاب از دست خود رفت | اصرار مکن تو گفت با تو در میان است

فرد واضح

بتره بختان همین از زخم جواد نشستند | شانه شرح سخن را همه مو بتو کرد

فرد بیت

نفیست لکه دل جوهر عاشقانه نیست | اصرار مکن گفت رفت تو بود دو جای است

صایب

دکنند ار رشته جان نازه بیرا آتش | از زلف زنگ کرده اند بیابی کرد تشن

فرد بیت

ابیات رستم ترسم که آه شرر | باز در آدرزده خط افسر

فرد بیت

دارد هزار در صدف دم نمی‌زند | یک بیضه مرغ دارد و صد نعره می‌زند

فرد بیت

هر کس به منار کعبه جو در گفت بانگ | بلبل به باغ رفت زغلطی سوی خار راه

فرد بیت

بگوش من دل اشرد دل که گفتم که نتابد | والله اگر زدم بیشتر از شما کردم

فرد بیت

تو زهر کو چه به رنگ دیگر می‌آیی | من هر بیت به گردن منت بستم

فرد بیت

چشم تو چه داد زخم ابرو تیر | عاشق بیچاره چه جای گریز

فرد بیت

بحق کعبه قسم میدهم زصبا | دلیلکه بدست آورد کباب ملکش

فرد بیت

گفته تدبیر کارست بیکم دختر مثال | فرق کار از دولت تدبیر کار مسکین



فرد بیت

دور از لب لعل تو گریه از بخت بود | چشمم به بوسهٔ تو امید دارد اگر شاه شود

فرد بیت

چو شانه پنجه کشودم که زلف او گیرم | نشد میسر و زد سینه بسر افتاد

فرد بیت

بسته عهد وفا خورده ام سوگندها | بشکنند عهد تو اما نشکنند سوگندها

فرد بیت

تو در شیرین نامه آورد با در حرز جان | تحفه باد بر فرق کلاهان ظل سبحان

فرد بیت

ابوالمنصور میرزا ماه منزل کجاست | منزل او در دل است اما ندانم در کجاست

فرد بیت

... سوز و دارز و درد جدایی | چه بود که نبود آشنایی

فرد بیت

این نامه که بود شرح دردم | چون گشت تمام مهر کردم

بمهر کر